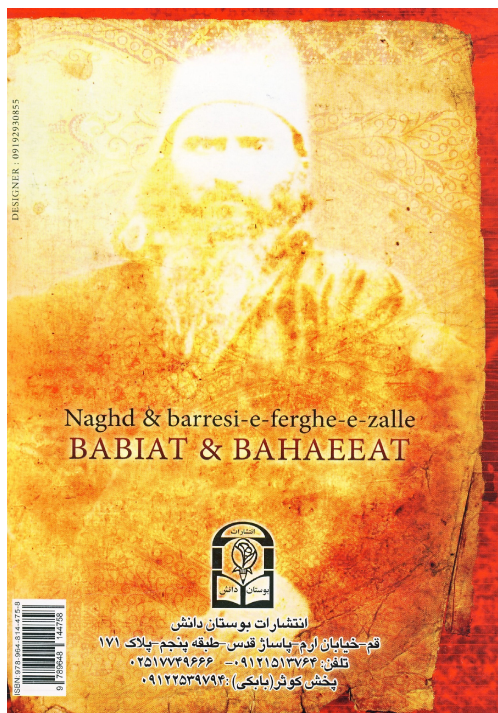


بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی فرقه ضاله باییت و بهائیت

(بخش اول : کلیات)



نگارنده:

سید معصوم حسینی

به نام خدا
اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

www.bahaismiran.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد. و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد. امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی فرقه ضاله

بائیت و بهائیت

تقدیم

این کتاب را به محضر مبارک یگانه منجی عالم بشریت حضرت

حجه ابن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفدا-

و به روح پدرم سید کریم حسینی که مراد مسیر سربازی امام

زمان (عج) قرارداد داده و به روح پدرم خانم بزرگوارم حاج مختار

غفاری که به جد از عاشقان امام زمان (ع) بود تقدیم می دارم.

فهرست بخش اول

فصل اول:

- 1- اهمیت شناخت فرق و مذاهب
- 2- علل پیدایش فرق و مذاهب
- 3- تاریخچه فرق و مذاهب در ایران

فصل دوم:

مهدویت و مذاهب اسلامی

- 1- حدیث خلفای اثنا عشر
- 2- حدیث ثقلین
- 3- ضرورت وجود امام در هر زمان
- 4- مدعیان دروغین مهدویت

فصل سوم:

تاریخچه پیدایش بابیت

«مقدمه»

اهمیت و ضرورت بحث:

همه مامی دانیم «بردگی فردی» به صورت سابق از جهان برچیده شده، ولی «بردگی ملتها» و استعمار، که به صورت تکامل یافته بردگی فردی است؛ جایگزین آن شده است.

جای تعجب نیست؛ زیرا عصر ماصر تکامل پدیده های مختلف اجتماعی است چه مانعی دارد بردگی کهنه قدیم هم در سایه تکامل ابزار تولید و تحول صنعتی اخیر، تکامل یابد و به این صورت وحشتناک در آید!

استکبار جهانی دائمی کوشد که با انواع نیرنگها و ترندها، مسلمانان را به استعمار بکشد و آنها را از هویت خود تهی سازد.

استکبار همچون اژدهائی است که چنانچه ضربه ای هم بر او وارد سازید، از یورش وحشیانه اش دست بر نمی دارد و همواره در غریزه حمله و استبداد به سر می برد و با مکرو و نیرنگ در صدد از بین بردن انسان است.

دین مقدس اسلام برای استقلال همه جانبه مسلمانان و عزت مند کردن آنها هشدارهای مختلفی داده و با تعبیرات گوناگون ما را از فریب خوردن و اغفال شدن در برابر مستکبرین در حذر داشته است. چنان چه می فرماید:

«...ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا.» (نساء: 141)

خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده.

«...ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين...» (منافقین: 8)

یکی از راههای استعمار و استکبار جهانی برای نفوذ و سلطه، اختلاف افکنی و ایجاد تشویق در فرهنگ حاکم بین مسلمانان است. بر همین اساس قرآن به طور مکرر مسلمانان را به اتحاد دعوت می کند و می فرماید:

«واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا.» (آل عمران، 103)

همگی به ریسمان (خدا و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ

زنید و متفرق نشوید.

یکی از راههایی که موجب می شود در برابر استکبار و استعمار جهانی فریب نخوریم و قرص و محکم بر سر اعتقاداتمان بایستیم، این است که: شخصیت و هویت خود را بشناسیم و درک کنیم که ما از نظر دینی فرهنگی، غنی هستیم و هیچ نیازی به دیگران نداریم. دین مادی کامل است و برای تمام مراجل زندگی فردی و اجتماعی انسان دستور دارد. اگر به این باور برسیم، قطعاً استعمار در مانفوذ نخواهد کرد؛ چون استعمار، از طریق تخریب و تضعیف فکر و اندیشه و روحیه بر ما مسلط می شود.

چنان چه قرآن در مورد فرعون می فرماید:

«فاستخف قومه فاطعوه»، (زخرف: 54)

(فرعون) قوم خود را سبک شمرده در نتیجه از او اطاعت کردند.

استعمارگران در محاسبات خود چنین نتیجه گرفته اند که: یگانه عامل عزت و سربلندی و خلل ناپذیری مسلمانان، وحدت و انسجام آنان است و به این نتیجه هم رسیدند که: مهم ترین عامل این اتحاد، دین اسلام است که همچون رشته تسبیح، افراد مسلمان را به همدیگر متصل کرده است.

لذا تصمیم گرفتند اسلام را، که عامل وحدت است، به صورت پاره های مختلف در آورند و بادی سازی، مذهب را علیه مذهب قرار دهند، و مسلمانان را به جان همدیگر اندازند و با گل آلود کردن آب، ماهی بگیرند که با کمال تأسف در موارد بسیاری به مقصود رسیدند.

امروز هم استعمار با تمام تلاش و با استفاده از ترندهای مختلف می خواهد انسجان و وحدت بین مسلمانان - به خصوص مردم ایران - را از بین ببرد و با تبلیغات و کار ضد فرهنگی، نسل جوان ما را از دین جدا کند.

هوشیار باشیم و از تاریخ عبرت بگیریم و بر باور و اعتقادات اصیل و ریشه های خودمان که همان دین مقدس اسلام است، پایدار باشیم و از تفرقه و تشتت آرادوری کنیم و همانند کوه در برابر تهاجمات فرهنگی و استعماری مقاوم بمانیم که:

«... ان تنصر الله ينصر کم ويثبت اقدامکم»، (محمد: 7)

... اگر خدا را یاری کنید یاریتان می کند و گامهایتان را استوار می دارد.

قرآن در مورد استعمار و سلطه فرعون به همین مطلب تصریح کرده تا به ماتوجه دهد که اگر به صورت گروه‌ها در آئیم فرعون
ها بر ما مسلط خواهند شد، می فرماید:

«وان فرعون علافی الارض وجعل اهله اشیعا...» (قصص، 4)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی

تقسیم نمود...

تجربه نشان داده که زیان حزب و گروه گرایی، بیش از نفع آن است. استعمارگران با تبلیغ تخریب گرایی می خواهند بین صفوف
مسلمین شکاف و پراکندگی ایجاد کنند. ما باید هوشیار باشیم تا فریب آنها را نخوریم.

قرآن هشدار می دهد که تنه‌ایک حزب موفق و پیروز است. از این رو آنان که رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا (ص) برقرار نمی
کنند و با انسجام در برابر آن مقاومت می نمایند، ستوده است و می فرماید:

«...ورضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب

الله هم المفلحون.» (مجادله، 22)

...خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند

بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارانند.

طاغوتیان و استعمارگران از گذشته تا حال برای ضربه زدن به اتحاد و انسجام مسلمانان از این راه وارد شدند و تحت عناوین گوناگون
از جمله: مهدویت و بابیت، به دین سازی و فرقه سازی پرداخته اند. قادیانی گری، شیخی گری، صوفی گری، بهائی گری و... از ارمغانهای
این استعمار کهنه و نواست. همچنان ادامه دارد.

استعمارگران متوجه شده اند که اسلام دینی ضد استعماری و سدمحکمی در برابر مطامع آنهاست. لذا برای ایجاد رخنه در این سدئ
نیرومند، فکر خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی متمرکز ساخته اند و چندین مذهب دست نشانده و بشر ساخته در این منطقه
حساس جهان به وجود آورده اند، که یکی از آنها بابی گری و بهائی گری است که حقا گذاشتن نام مذهب بر آنها، توهینی به مذهب
است.

خوشبختانه باگذشت زمان و ارتقای آگاهی مسلمانان از یکسو و بالا رفتن پرده ها و افشاش شدن رازها و بر ملا شدن مدارک از سوی دیگر و تلاش دانشمندان آگاه اسلامی از سو دیگر سبب شده است که مسلمانان به خوبی از این نقشه شوم استعمار با خبر شوند. به خصوص، همکاری نزدیک این فرقه با روسیه تزاری و صهیونیستها و دولت‌های آمریکا و انگلیس رازهای بیشتری بر ملا کرده است. (ان شاء الله در فصل دوم از بخش دوم بطور مفصل از نقش استعمار در پیدایش بای گری و بهائی گری، سخن خواهیم گفت.)

لذا می بینیم افرادی از فریب خوردگان، به آغوش اسلام بازمی گردند و بی‌زاری خود را از این فرقه ضاله ابراز می کنند که در خاتمه این رساله اسامی بعضی از این افراد را ذکر خواهیم کرد.

با این حال، آگاهی و روشن نگری بیشتری لازم است. باید مدارک و تحقیقاتی تازه در این زمینه در اختیار عموم، به ویژه نسل جوان قرار داد تا هم از پیشینه تاریخی و نتیجه این نقشه شوم با خبر شوند و هم دیگران را آگاه سازند.

«آمین یارب العالمین»

فصل اول

1- اهمیت شناخت فرق و مذاهب

اشاره:

دگرگونی اندیشه ها و عقاید، لازمه تفکر انسان است، و اگر معیار معینی وجود نداشته باشد، این دگرگونی می تواند همچنان ادامه پیدا کند. اما ظهور ادیان و مذاهب و مکاتب مختلف، افکار بشری را حلول محورهای خاص به گردش در آورده و از پراکندگی بیش از حد جلوگیری کرده اند. در این میان، پیدایش اسلام به عنوان دین خاتم، نقطه عطفی در تاریخ فکر بشری به وجود آورد؛ زیرا پیام نویدبخش خاتمیت این بود که کاروان خرد و فکر بشری به قدری رشد یافته که می تواند در چارچوب این کامل، بدون نیاز به ظهور دین جدیدی به سر منزل مقصود برسد.

شاید اگر اسلام در مسیر اصلی اش قرار می گرفت، می توانست با کمترین اختلاف دینی، بشر را به سعادت رهنمون سازد. اما هنوز چند دهه از پیدایش دین اسلام نگذشته بود که همچون سایر ادیان، اختلافات درون دینی آغاز شد و به مرور زمان، تحت تأثیر عوامل مختلف فکری، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... سرعت گرفت. به گونه ای که تنها پس از گذشت سه قرن در اوایل قرن چهارم، هرناظر و محقق بیرونی را برای یافتن حق و حقیقت از میان آن همه مسلک، مذهب و نحله منتسب به اسلام دچار تحیر و سرگردانی می کند. از این رو نیاز به تدوین علمی که در آن عقاید و آرای گروههای مختلف منتسب به اسلام بیان شده باشد بیش از پیش احساس شد تا پژوهشگر و منتقد بتواند با مطالعه آن علم از آرای فرقه های مختلف آگاهی یابد و سپس به سه مقیاس کتاب و سنت و عقل آنها را در بوته آزمایش گذارد و سره را از ناسره باز شناسد.

واژه شناسی

فرق جمع «فرقه» و فرقه به معنای دسته، گروه و طایفه آمده است. (فرهنگ فارسی، معین، ج 2، ص 2533)

«مذهب» را اهل لغت به شعبه ای از دین، روش، طریقه، دین و کیش معنای داده اند. (همان مدرک، ج 3، ص 3976)

نویسندگان عرب در کتابهای تاریخ ادیان و مذاهب، از دو واژه «ملل و نحل» استفاده نموده اند.

«ملت» در لغت عربی به معنای شریعت و دین است؛ یعنی آنچه که خداوند برای رسیدن بندگانش به سعادت، به واسطه انبیا و وضع نموده

و جمع آن ملل است. (المعجم الوسط، ج 2، ص 364) نحل، جمع «نحله» به معنای دین و مذهب (اقراب الموارد، ج 5، ص 364) است.

واژه ملت در قرآن کریم مکرر آمده است و به دو معنای «آئین الهی و حق» و «باطل و غیر الهی» به کار رفته است. در مورد آئین الهی می

فرماید:

«ثم اوحینا الیک ان اتبع ابراهیم حنیفا...» (نحل، 122)

«پس به تو وحی کردیم که از آئین ابراهیم حق گرای پیروی کن.»

و در مورد آئین غیر الهی می فرماید:

«انی ترکت مله قوم لایومنون بالله وهم بالآخره هم کفرون.» (یوسف، 38)

«من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتندرها کردم.»

موارد استعمال این واژه در قرآن کریم بیش از نه مورد می باشد. واژه «نحله» به معنای مورد بحث در قرآن کریم استعمال نشده

است. در اصطلاح نویسندگان تاریخ ادیان و مذاهب هم، این واژه به معنای لغوی آن به کار گرفته شده است. (فرهنگ عقاید و مذاهب

اسلامی، جعفر سبحانی، ج 1، ص 27)

تعریف علم فرقه شناسی اسلامی:

از مجموعه کتابهایی که در این علم نوشته شده اند می توان آن چنین تعریف کرد:

«فرقه شناسی اسلامی علمی است که متکفل بیان عقاید کلامی خاص فرقه هایی است که از اسلام نشئت گرفته اند.»

این علم فقط به گروههای سه گانه می پردازد که در بستر اسلامی به وجود آورده اند:

1- گروههایی که سه اصل کلامی توحید، نبوت و معاد را پذیرفته اند. به عبارت دیگر، گروههایی که طبق مبانی اسلامی می توان آنها را مسلمان دانست.

2- گروههایی که به اصول فوق یا بعضی از آنها خدشه وارد کرده اند و طبق اصول و مبانی اسلامی و نیز بیشتر مسلمانان، از حوزه مسلمانی خارج شده اند اما خودشان خود را مسلمان می دانند؛ همانند گروههای مختلف غلات که با وجود خدشه وارد کردن به الوهیت و نبوت و یا حتی معاد، باز به آیات قرآن استناد می کنند.

3- گروههایی که این اصول را پذیرفته اند و خود را نیز مسلمان نمی دانند؛ مانند: گروههای بهائیت که دین خود را نسخ دین اسلام می دانند اما به هر حال در بستر اسلامی و با تأثیر پذیری از عقاید اسلامی خود را مطرح می کنند.

فواید علم فرقه شناسی در اسلام:

«این دانش همان گونه که از نام آن پیداست به بحث در مورد مکتبهای فکری و شعب درون یک دین می پردازد.» (سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج 28، 1)

فایده و کاربرد این علم را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1- آگاهی از جهات اشتراک و اختلاف فرقه و مذاهب؛

2- شناخت ادیان و مذاهب و شعب مختلف آنها و آشنایی با تولد و رشد و توسعه آنها و یا از بین رفتن آنها و علل این مسائل؛

3- نقد مستدل و مستند فرقه مذاهب؛

4- این علم می تواند به گونه ای مورخ و تحلیل گر تاریخ اسلام رایاری کند؛ چراکه هنگام بررسی جریانهای تاریخ اسلام، به نام بعضی از فرقه های ابرهبران آنها برخورد می کنیم که شناخت آنان و عقایدشان می تواند در فهم بهترین گونه جریانها مفید افتد.

5- عالم رجالی نیز می تواند به گونه ای دیگر از این علم بهره گیرد، بدین ترتیب که با شناخت صحیح عقاید گروههای مختلف می تواند به گونه ای دقیق تر درباره افراد منسوب به آن گروهها که در سلسله اسناد احادیث واقع شده اند، داوری کند. از رهگذر این فایده، فقیه نیز می تواند هنگام دقت در سلسله اسناد روایات فقهی طبق مبنای خود از آن بهره گیرد.

تاریخچه اجمالی فرقه و مذاهب اسلامی:

بحث از فرق و مذاهب در میان انسانها به شکل مدون و غیر مدون رایج بوده است. تاریخ فرق و مذاهب را در میان مسلمانان از زمان پیامبر (ص) در قرآن می یابیم؛ «برای نمونه در سوره بقره حدود شصت آیه (بقره، 100-40) سرگذشت بنی اسرائیل و قانون شکنی های آن قوم را ذکر نموده است.»

راجع به اقوام گذشته، قوم نوح، لوط، ابراهیم، شعیب، و... نیز گزارشهایی در قرآن آمده است.

با مراجعه به کتاب شناسی هادرمی یابین که نگارش در خصوص علم ملل اسلامی، از اوایل قرن سوم هجری آغاز شده است. این امر در زمانی بود که امت اسلامی جریانهای مختلف سیاسی دخیل در فرقه سازی و همچنین جریانهای فرهنگی مؤثر در پیدایش فرقه ها همچون نهضت ترجمه و نیز اختلاط امت اسلامی با مردم سرزمینهای دیگر همانند ایران، روم و هند را پشت سر گذاشته و ظهور انواع و اقسام فرقه ها را در درون خود تجربه کرده بود. (آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج 16، ص 174)

معیار اسلامی بودن فرقه چیست؟

معیار اسلامی بودن یک فرقه یا مذهب این است که اسلام را قبول داشته باشد، و به عبارت دیگر مسلمان باشد. حال سؤال این است که اسلام چیست؟ و مسلمان کیست؟

اسلام در لغت مشتق از «سلم» و به معنی داخل شدن در سلامتی و آرامش و انقیاد است. (مجمع البیان، ج 1، طبرسی، 240، مفردات راغب، کلمه «سلم»)

معنای اصطلاحی و شرعی آن عبارت است از: تدین به دین اسلامی. (اقراب الموارد، ج 1، کلمه «سلم»)

حال اگر کسی به وجود خداوند و یگانگی او و اعتقاد به ضروریات دین و نبوت پیامبر اکرم (ص) و آنچه او از جانب خداوند آورده است اقرار نماید، مسلمان خواهد بود و نخستین مرتبه از اسلام و ایمان که آثار شرعی اسلام که در کتب فقه بیان شده، بر آن مترتب می گردد؛ یعنی جان و مال او حرمت پیدای کند، ارث می برد، در قبرستان مسلمین دفن می شود و...

2- علل پیدایش فرق و مذاهب:

اگر مسلمانان در زمان پیامبر اکرم (ص) از وحدت خاصی برخوردار بودند به خاطر این بود که مقام رسالت حضرت، مانع از بروز دوگانگی بود. ولی پس از درگذشت حضرت، شکاف عجیبی در میان آنان پدید آمد و وحدت و ایثار جای خود را به جدال و نزاع کلامی و احیاناً به نبردهای خونین، آن هم بر سر عقاید داد.

مهم ترین مسئله در این مورد، بررسی علل پیدایش اختلاف‌ها و پی ریزی مذاهب است که در کتابهای مربوط به تاریخ عقاید، پیرامون آن کمتر گفتگو شده و حق ادا نشده است.

بعد از رحلت پیامبر (ص) برای گروهی از مسلمانان، مسائل کلامی مطرح نبود و آنان جز به جهاد و نشر اسلام در جهان به چیزی نمی اندیشیدند.

در برابر، گروهی فرصت طلب به گردآوری مال و ثروت و کسب قدرت و سلطه اشتغال جسته و از این نوع مسائل غافل بودند.

در برابر این دو گروه (1- ایثارگرو جهادگر؛ 2- دنیا طلبان و ثروت اندوزان)، دسته سومی بودند که به مسائل عقیدتی می اندیشیدند و تفکر در آن کار، رسمی و شغل مهم آنان بود.

سرانجام این گروه عقیدتی در سایه یک رشته عوامل، پدید آورنده اختلاف و دو دستگی شدند. این عوامل به طور مطلق عبارت است از:

1- تعصبات کورقبیله ای و گرایشهای جزئی؛

2- بدفهمی و کج اندیشی در تفسیر حقایق دینی؛

3- منع از تدوین حدیث پیامبر (ص)

4- خودخواهی و هواپرستی؛

5- برخورد مسلمانان با ملت‌های متمدن؛

6- اجتهاد در برابر نص؛ (جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ص 60)

اینکه هر یک از این عوامل رابه طور خلاصه و فشرده مطرح می کنیم.

عامل اول: «تعصبات کورقبیله ای و گرایشهای حزبی»

نخستین اختلاف در میان مسلمانان، پس از رحلت پیامبر (ص) در مسئله اختلاف و تعیین جانشین بود.

کسانی که مسئله خلافت را یک مقام تعیین شده و منصوب از جانب خداوند می دانستند با تکیه بر احادیث پیامبر (ص) مانند حدیث

غدیر و حدیث منزلت، خلافت را از آن علی (ع) می دانستند. در منطق این گروه تعصبات قبیله ای مطرح نبود.

ولی متأسفانه منطق مخالفان علی (ع) در سقیفه، چه انصار و چه مهاجر، بر محورهای دیگر دومی زد.

بزرگان انصار و مهاجرین در سخنرانی خود در سقیفه به جای تکیه کردن بر مسئله تقوا، پرهیزگاری، قدرت اراده، داشتن بینش صحیح

و اطلاع از اصول و فروع، هر کدام خدمات قبیله خود را نسبت به صاحب رسالت مطرح ساختند تا از این طریق حکومت و خلافت رابه دست

آورند.

علم به اصول و احکام و آشنایی به نیازمندیهای جامعه از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نیز مدیریت، شرط اساسی جانشینی از صاحب

رسالت است. چیزی که در سقیفه از آن سخن به میان نیامد، همین شرایط بود. آیا شایسته و لازم نبود که این افراد به جای اینکه بر قومیت

و دیگر ملاکهای واهی تکیه کنند، موضوع علم و دانش را ملاک قرارداداده و در میان یاران رسول خدا (ص) فردی را که به اصول و فروع

اسلام آشنائی کامل داشت و از آغاز زندگی تا آن روزلغزشی در زندگی او دیده نشده بود، برای زعامت انتخاب کندوبه جای خودینی، مصالح اسلام و مسلمین را در نظر بگیرند؟

عامل دوم: جمود فکری و کج اندیشی در فهم معارف کتاب و سنت

قسمت مهمی از مذاهب، زابیده جمود و کج فکری و تنگ نظری است، تا آنجا که در تقدیس ظواهر «کتاب خدا» و «سنت» پیامبر (ص) آن قدر از خود جمود و خشکی نشان داده اند که عقل و خرد و داوری فطرت و وجدان را فدای ظاهر ابتدایی و آیات و روایات ساخته و در نتیجه مذاهبی را پی ریزی کرده اند.

شکی نیست که کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی (ص) بر همه مسلمانان حجت است و بر همه واجب است که از آن پیروی کنند.

ولی در بهره گیری از قرآن باید دقت بیشتری کرد و معانی تصویری را از مقاصد تصدیقی و ظهور نا پیدار را از ظهور پدیدار جدا ساخت.

طوایفی در اسلام به نام «مرجئه» «مجسمه» «مشبهه» و «خارجی» پدید آمدند و کتاب و سنت را مدرک اندیشه های خود شمرده و بر آن تکیه جسته اند و مخالفان خود را به مخالفت با کتاب و سخنان پیامبر (ص) متهم کرده اند.

این گروه هانخست به به آیات و روایاتی که استناد جسته اند که در آنها الفاظ «ید» و «عین» و «وجه» وارد شده. و در مقام تفسیر به ظاهر ابتدایی اکتفا کرده اند.

از باب نمونه به تفسیر این آیه از جانب اهل حدیث توجه بفرمایید:

قرآن در مقام انتقاد از اندیشه یهود که خدارا به بخل و عجز متهم کرده است می فرماید:

«بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء.» (مائده/64)

«بلکه هر دو دست او باز است، هر گونه بخواهد انفاق می کند»

سطحی نگرها، فوراً برای خداد و دست ثابت کرده اند که با آن انفاق می کند. اگر خیلی بخواهند اظهار قداست کنند، همانند «اشعری» می گویند:

«خداد و دست دارد ولی کیفیت آن برای ما روشن نیست» (فرهنگ عقاید و معارف اسلامی، جعفر سبحانی، ص 69)

مسلمانان پس از رحلت پیامبر (ص) گرفتار گروهی شدند که در لباس تقیده دین و التزام به ظواهر، چنین افکاری را وارد حوزه اسلام کردند و هر نوع تعقل و جهش فکری را کفر و زندقه خواندند.

عامل سوم: جلوگیری از تدوین احادیث پیامبر (ص)

تأثیر منع تدوین احادیث نبوی و جلوگیری از مذاکره منشر آن، در شکستن وحدت کلمه و ایجاد تشتت در اصول و فروع کمتر از دو عامل قبل نیست.

در سایه این ممنوعیت که تا عهد خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز (99-101)، به صورت جدی تعقیب می شد و تا عصر خلافت منصور عباسی (139-158) به صورت کم رنگ باقی ماند، اخبار و روایات صحیح رسول گرامی اسلام (ص) از اذهان و اندیشه ها محو گردید. از آنجاکه این نوع بازداری در آن زمان رنگ مقدس به خود گرفته بود، پیامد برتری به دنبال داشت و آن اینکه پس از شکستن منع قانونی و دعوت به تدوین حدیث از جانب خلفا، ناگهان موجی از احادیث، اقطار اسلامی را فرا گرفت و تعداد آنها را احادیث بسیار زیاد شد و احادیث مجعول وارد احادیث صحیح شدند. از نتایج ناگوار بازداری از منع تدوین حدیث، پیدایش مذاهب فراوانی درباره اصول و عقاید و تفسیر و تاریخ و فضایل و مناقب می باشد.

عامل چهارم: خواخواهی و هواپرستی

بسیاری از مردم با آنکه حقیقت برای آنها روشن است و باطل را به خوبی می شنایند به دلیل هواپرستی و حب مقام به جای آنکه در راه حق گام بردارند، ره باطل را می پیمایند. بدین جهت یکی از عوامل مهم پیدایش فرقه ها و مذاهب گوناگون اسلامی این است که افرادی خودخواه و جاه طلب و هواپرست برای آنکه موقعیتی کسب کنند، روح جاه طلبی را به وجود می آورند. آنگاه مردم ساده دل و از همه جایی خبری نبود و مغرض، از آنها پیروی کرده، عامل بقای آن مذهب می شوند.

حضرت علی (ع) در خطبه 50 نهج البلاغه این حقیقت را در سطح وسیع تری، چنین بیان می فرماید:

«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، واحكام تتبدع، يخالف فيها كتاب الله، وتولى عليها رجال رجالا على غير دين الله فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، ولوان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عندالسن النعاندين، ولكن يوخذمن هذاضعف و من هذاضعف فيمزجان، فهنالک يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجوالذين سبقت لهم من الله الحسنی.» (نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه 50)

همواره منشأ پیدایش فتنه ها پیروی بی حساب از خواهش های نفس و احکام صادره برخلاف کتاب خداست که در نتیجه گروهی ساده دل از گروهی مغرض پیروی می کنند. ارباطل باحق آمیخته نمی شد راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد زبان دشمنان از آن کوتاه می گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را باهم آمیخته اینجاست که شیطان بردوستانش تسلط می یابد (و آنهارا به باطل می کشاند) در این میان تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده از این مهلکه نجات می یابند.

عامل پنجم: «بر خوردمسلمانان باملتهای متمدن» (بر خورده فرهنگی تمدنها)

مسلمانان بعد از پیامبر (ص) برای گسترش اسلام به فتوحات پرداخته و ملتهایی را که دارای تمدن و فرهنگ خاص بودند، مغلوب خود ساختند. در میان مسلمانان افرادی بودند که به فراگیری علوم و فنون و ادبیات ملل مغلوب علاقه داشتند و همین علاقه آنان را به مذاکره و گفتگو و سپس ترجمه کتابهای آنان به زبان عربی واداشت.

«براین اساس، مسلمانان هوشمند بر آن شدند تا معارف یونان و روم را که در سرزمین مصر و ایران و سوریه منتشر شده بود بیاموزند و آنگاه که برخزاین علوم یونانی دست یافتند، همه را از زبان سریانی به عربی برگرداندند.» (فرهنگ عقاید و معارف اسلامی، جعفر سبحانی، 119)

به هر حال، انتقال فرهنگ و علوم تجربی به میان مسلمانان یکی از علل پیدایش مکاتب و مذاهب است.

عامل ششم: اجتهاد در برابر نص:

یکی از نشانه های ایمان این است که انسان آنچه را که از جانب خدا به عنوان برنامه عملی وارد شده است از صمیم دل پذیرا باشد و آنگاه طبق آن عمل کند.

«فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی

انفسهم حزبا ماقضیت ویسلموا تسلیما» (نساء 65)

«ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر

آنانکه تو را مورد آنچه بیان آنان مایه اختلاف است داور گردانند،

سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی نکنند

. کاملاً تسلیم فرود آورند.»

آیه شریفه فوق گواه روشنی است بر اینکه فرد در صورتی در جرگه مؤمنان واقعی قرار می گیرد که در او یک حالت درونی به نام تسلیم نسبت به آنچه پیامبر (ص) می فرماید پدید آید.

فرد مسلمان باید نسبت به آنچه از وحی به او رسد، مطیع تر از مرده در برابر دستان غسل باشد، ولی برخی بخواه مصلحت گرایی پرداخته، نصوص الهی را کاملاً تأویل کردند.

در خواست قلم و کاغذ:

پیامبر اکرم (ص) در آخرین لحظات زندگی خود در خواست قلم و کاغذ فرمود تا چیزی بنویسد که امت پس از وی گمراه نشوند، ولی متأسفانه اندیشه شخصی بر گفتار پیامبر (ص) که از نظر قرآن معادل کتاب خداست، مقدم شد.

این قضیه را بخاری در کتاب خویش (صحیح بخاری) کتاب علم، باب کتابه العلم، ج 1، ص 30 آورده است.

مرحوم شرف الدین عاملی، در کتاب ارزشمند خود به نام «النص والاجتهاد» بیش از هفتاد مورد از اجتهاد برابرنص را بعد از رسول خدا (ص) یاد آورمی شود که یاران پیامبر (ص) و گروهی که پس از آنان آمدند مصلحت برابرنص و غرض شخصی را بروحی الهی مقدم داشتند. (النص والاجتهاد، شرف الدین عاملی)

راه نجات:

البته اختلاف افکار مردم امری طبیعی است.

«ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين» (هود 118)

اگر پروردگار تومی خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار میداد.

در حالی که پیوسته در اختلافند.

هرگز نباید انتظار داشت که همه افراد بشر یکسان بیندشند و مسلمین هیچگونه اختلاف فکر و سلیقه نداشته باشند. اما با معیاری که قرآن و عترت برای آنان قرار داده، باید اختلافات به حداقل کاهش یابد و در موارد اختلاف به کمک قرآن و عترت تفاهم نمایند. اسلام برای آنکه مسلمین را از فرقه گرایی بر حذر دارد، به آنان خاطر نشان می کند که تفرقه و دسته بندی موجب خواهد شد که آنان بر لبه پرتگاهی از آتش قرار گیرند:

«...وكنتم على شفا حفره من النار فانقذكم منها...» (ال عمران، 103)

«...و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شمار از آن رها کنید...»

اسلام برای کاهش اختلافات، تعبد و تقلید را در امور اعتقادی و هوای پرستی و خودخواهی را در زندگی به شدت محکوم می کند:

«...ولاتتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله...» (ص، 26)

«...و از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند...»

به عالمان آگاه دستور می دهد که مراقب مرزهای اعتقادی مسلمین باشند و اگر هریمینی خداست به آن تجاوز کند با منطق و استدلال از آن جلوگیری کنند:

«...اذا ظهر البدع في امتي فليظهر العالمن علمه والافعليه لعنه و

الملائكة والناس اجمعين...» (سفینه البحار، ج 1، ص 36)

همچنین به همه خیراندیشان هشدار می دهد که مؤمنان و کسانی که به مبادی اعتقادی اسلام پایبندند با هم برادرند و چنانچه میانشان اختلافی پدید آمد وظیفه آنهاست که ان را برطرف کنند:

«انما المؤمنون اخوه فاصلحو ابین اخویکم...» (حجرات، 10)

«در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را

سازش دهید...»

نتیجه سخن:

در صورت وقوع تفرقه در میان مسلمین، وظیفه دانشمندان و عالمان آگاه است که به دور از تعصبات بیجا، عوامل تفرقه را شناسائی کرده، آن را ریشه کن نمایند و وحدت کلمه را به جامعه اسلامی برگردانند.

مادر عصری زندگی می کنیم که تهاجمات فرهنگی و تبلیغات سوء بر علیه ما از شرق و غرب در حال گسترش است. لذا باید همه نیروهایمان را صرف پیشرفت اسلام و مبارزه با دشمنان مشترک نماییم. کینه توزی و دشمنی های فرقه ای را از بین برده، روح برادری و صمیمیت را جایگزین آن سازیم. والا مشمول این آیه خواهیم شد که:

«ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعالست منهم فی شیء انما

امرهم الی الله.» (انعام، 159)

«کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند توهیج

گونه مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست...»

3- «تاریخچه فرق و مذاهب در ایران»

بحث و بررسی درباره تاریخچه فرقه و مذاهب در ایران نیاز به تألیف کتابی به طور مستقل دارد، چون از بدو ورود اسلام به ایران عوامل مختلفی در پیدایش فرقه نقش داشته است. لذا مادر این رساله از دوره قاجار (1210 ه ق) (برابر با 1741 ه ش) عوامل پیدایش فرقه و مذاهب در ایران را به بعد مورد بحث قرار می دهیم.

دوره قاجار می توان عصر فرقه سازی و دوران پیدایی و میدان داری اندیشه های انحرافی بر شمرده در سده «سیزده ه ق» مسلکها و مذاهبهای سست بنیاد، نابخردانه، انحرافی، عزت سوز، فتنه انگیز، در مردابها و صفحه دل‌های زنگار زده رویدند و در جای جای سرزمین مقدس ایران، غبار انگیختند و فضا را آلودند.

در این زمان گروههایی با داعیه های گوناگون، نغمه هایی ساز کردند و باورهای فاسد، خرافی و از یاد رفته پیشین را بارنگ و لعابی تازه وارد میدان اندیشه و سیاست کردند.

فرقه های بدعت گذار، گروهی از مردم سست ایمان و ناآشنا به مبانی اصلی اسلامی را در پیرامون خود گرد آورده و با این حرکت در بین خانواده ها و بخشی از جامعه اختلاف پدید آورده، و پایه های امنیت جامعه را از ترقی و پیشرفت بازداشتند. هر چند این موجهای کوتاه در اقیانوس بزرگ اسلامی به چشم نمی آمدند اما چون برخلاف مسیر انسانی و فطری در حرکت بودند، فتنه و فساد بر نمی انگیختند و از همه مهم تر، چون پاره ای از اینها به قدرتهای بزرگ، وابستگی داشتند و در دژهای امنیتی جامعه، گسست پدید آوردند و جامعه را از ترقی و کمال بازداشتند.

همزمان با فتنه انگیزیهای فرقه هادریان، در دیگر سرزمینهای اسلامی نیز مذاهبهای ساختگی و انحرافی بر سر راه حرکت دینی، غبار انگیزی می کردند و در راه به کرسی نشاندن این اندیشه ها بازدارنده از هر گونه تلاش ویران گرسر باز نمی زدند. همه گروههای مرد بحث در دوران قاجار، در یک چیز مشترک بودند و آن خاموش کردن و فساد شعله های مقدس و فروخته و روشنایی بخش شیعه بود که جای جای میهن اسلامی و دیگر سرزمینها، گرمای بخشیدند.

شیعه در زمانها، برهه ها و صحنه های گوناگون عرصه داری می کرد و نورمی پراکند و بامبانی قوی و روشنایی بخش خود در هر ساحتی که وارد می شد، حرف اول را می زد و پیروان از جان گذشته در پیرامون خود گرد می آورد.

این مکتب قوی و همیشگی، خوشایند ذهنها، فکرها و انسانهای آلوده و دستان پلید و قدرتهای تباہی آفرین نبود. از این رو همیشه بر آن بودند که یا آن را تحریف کنند و از داخل بیوسانند و از پویایی بازدارند یا نابودش کنند و تمام نشانه های آن را از صفحه روزگار بزدایند. کار نخست را در اویش، صوفیه، شیخیه، بابیه و... به عهده داشتند و کار دورم را وهابیت، قادیانیا و...

اما آنچه در این نوشته بر آنیم این است که می خواهیم بدانیم چه انگیزه هایی در پیدایش و گسترش مسلکهای پوچ و بی هویت ساز اثر گذار بود و چه سببها و انگیزه هایی، شماری از مردم را با این گروه همراه ساخت تا ایران را عرصه تاخت و تازاندیشه ها و باورهای خرافی و ناسازگار با قرآن و سیره اهل بیت قرار دهند؟

زمینه های رویش و رشد فرقه ها

پدیده های مهم فکری و اجتماعی، یکباره رخ نمی نمایند؛ زمینه های فکری، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی در پیدایی آنها اثر گذارند. چالشها، نزاعها و کشمکشهای سیاسی، قبیله ای، عقیدتی و فکری، فقر اقتصادی و فرهنگی، پراکندگی ها و از هم گسیختگی های جامعه و ساختار سیاسی و اقتصادی، سر خوردگی مردم، نبود مشعلهای روشنایی آفرین و راهنما، بانگها و جرسهای بیدارگر و کانونهای اشاعه فرهنگ و مدنیت، زمینه را برای اینکه هر روز کسی سر بر آورد، بانگی سر دهد، بدعتی ساز کند و شماری را پیرامون خود گرد آورد و در باورهای مردم گسست پدید آورد، آماده می سازند. مذهبهای و مسلکهای انحرافی در مرداب می رویند. وقتی مردمانی بخاطر فقر فرهنگی و دور افتادگی از آیین ناب و فقر اقتصادی و برق تازیانه خای استبداد، از پویای باز ایستند و زمین گیر شوند، کم کم به مرداب تبدیل می شوند و در این مرداب است که گیاهان تلخ و سمی و کشنده می رویند.

جامعه انسانی، موجود زنده ای را می ماند که اگر غذا، نور، آب و روشنایی به آن نرسد و فضا نامناسب باشد، پژمرده شده، تبدیل به مرداب و محل رشد و نمو میکروبیهای گوناگون می شود.

اکنون در این جا، پاره ای از عواملی که سبب می شوند جامعه از پویایی در آید و پژمرده شود زمینه حیات در آن بمیرد و به مرداب تبدیل شود، برمی شمردیم تاروشن شود در چه جوامعی و در چه شرایطی، گروههای انحرافی زمینه رویش و رشد می یابند.

عامل اول: «ناآگاهی و خردگریزی

در حوزه و قلمرو اسلامی مهم تریم آگاهی، آگاهی به مبانی دین و آشنایی همه رویه با آموزه های آن است؛ چون دین همیشه در آماجگاه بهره برداریهای نادرست است. مردم با عشق و احساس خاصی، برگرددین حلقه می زنند و آگراز آموزه های آن به درستی و دقیق آگاهی نداشته باشند، شیادان و رهنان اندیشه که برای منافع شخصی و گروهی به جای آب، سراب نشان می دهند و دام می گسترانند و مردمان را به دام می اندازند، در بستر نادانی و ناآگاهی حق و باطل درهم می آمیزند و چنان ظلمت و سیاهی پدید می آید که رهایی از آن برای هر کسی ممکن نیست. در این عرصه، بینش و بصیرت باید بالا باشد تا رهایی ممکن گردد.

جامعه ای که در باتلاق ناآگاهی درمانده باشد، رهنان، کرکس و ار در آن حلقه می زنند تا طعمه خویش را به دست آورند.

در کتاب و سنت، روی مسائل معنوی و رسیدن به حقیقت از راه خودسازی، زهد و پرهیز از هواهای نفسانی و تنگ گرفتن عرصه بر نفس سرکش، سخت تأکید شده است. البته این بدان معنایست که انسان مسلمان از دیگر مسائل مورد تأکید و سفارش اسلام چشم پوشد و جاده حق را یک سوبه بپیماید و از سوی دیگر آن غافل بماند.

هر گاه انسان مسلمان، یک سری از مسائل اسلامی را بگیرد و یک سری را رها کند و نادیده انگارد به سوی گرداب انحراف پیش می رود و صیدی می شود برای صیادان.

افزون بر آگاهی از همه زوایای دینی، در پرتو مشعل خرد حرکت کردن، راه را بر اندیشه های تباهی آفرین می بندد.

همه فرقه هایی که در این زمان و بعد از آن پدید آمدند (فرقه های صوفیه، شیخیه، بابیه، بهائیه، اسماعیلیه) در هنگام خاموشی خرد رشد کردند.

عامل دوم: «باورهای غیر مبین»

مردم به پاره ای از باورهای دینی، کَشش و علاقه شدیدی دارند. این کَشش و علاقه اگر باشعور و آگاهی عمیق و ژرف از زوایای مقوله اصل مورد علاقه، همراه و هماهنگ نباشد و از سوی طلایه داران مکتب در هر زمان، به زیان اهل زمان به درستی کالبدشکافی نشود، عاشق راحیران و سرگردان می کند و در وادی نا آگاهی رهایی سازد که چه بساط عمه گرگ شود.

اینکه مدعیان دروغ نبوت و مهدیت توانستند در مدت کوتاهی انسانهایی را در کمند شیطان خویش گرفتار سازند، ریشه در عشق، میل و کَشش دینی مردم و آمیخته نبودن آن با آگاهی های ژرف دینی داشته است.

باور به حضرت مهدی (عج) و اینکه روزی ظهور خواهد کرد، از باورهای ژرف و ارکان استوار شیعه است. این باور اگر با آگاهی همراه باشد و زوایای آن به درستی روشن گردد و مردم همه به ابعاد آن آگاه باشند، همیشه و در همه زمان، انقلاب آفرین، ستم سوز و مایه گسترش ایمان و موج آفرینی آن و همچنین سبب بیداری ملت خواهد بود.

اگر مردمی عاشق باشند و علاقه شدیده این راه و مرام داشته باشند، اما زوایای قضیه برای آنان روشن نباشد با هر موجی خود را همراه می سازند و بی اختیار هر بادی که بوزد قرار می گیرند.

باور به حضرت مهدی (عج) و اینکه روزی از پس پرده به در خواهد آمد و دنیای ظلمانی را بانور خود روشن می کند و ستم راریشه کن خواهد ساخت، باوری است عمیق و ژرف که نیازمند خیزشهای بزرگ و زمینه سازیهای سترگ و بیدارگریهای همه سویه و آشنا کردن مردم با حکومت و دولت قرآنی است.

عامل سوم: «تکلیف گریزی»

دربین پیروان هر مکتبی و در داخل اجتماع مردم دیندار، هستند کسانی که شوق و انگیزه گردن نهادن به بایدها و نبایدها را ندارند و همیشه تلاش می ورزند از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند.

چنین افرادی خود را در جامعه دینداران زندانی می‌پندارند و به دنبال راه فراری می‌باشند، از این رو، با هر نغمه‌ای که با هوای نفسانی اینان هم‌نوا باشد، هم‌نوا می‌شوند و با هر حرکتی که بی‌تقوایی، لابی‌گری اینان را نادیده انگارد همراه می‌شوند.

رهبران فرقه‌ها و گروه‌ها، زیرکانه از این گروه از مردمان برای تواناسازی گروه خود و افزون بر شمار پیروان خود، بهره می‌برند و با تسامح و نادیده انگاشتن بسیاری از باید‌ها و نبایدهای شرعی، دام خود را می‌گسترانند و به هدفهای شوم خود دست می‌یابند.

این مطلب را می‌توان با بررسی کارنامه گروه‌های انحرافی، عملکرد و پیروان آنان در طول تاریخ اسلام به خوبی به دست آورد و علت بسیاری از گرایش‌ها را به این گروه‌ها در آن جست.

شماری از صوفیان به روشنی گفته اند که تکلیف‌هایی چون: نماز، روزه و زکات راهی است برای تهذیب اخلاق و معرفت حقیقت و سالک راه، چون به حق واصل شد، این تکلیف‌ها را از او برداشته می‌شود.

سید مرتضی رازی، از علمای سده ششم و هفتم، بسیاری از صوفیان روزگار خود را تکلیف‌گریز و اهل تسامح و تساهل فساد انگیز خوانده است. (تبصره العوام فی معرفه مقامات الامام، سید مرتضی حسنی رازی، ص 131)

در دوره قاجار، صوفیانی از این دست که در لباس دین، مردم را از قید دستورها و آیینهای شرعی رها می‌کردند، بسیار بود. از جمله نوشته‌اند:

«طاووس العرفاء جانشین رسمی زین الدین شروانی از قطبهای صوفیه، چون مرید برای او هدایایی می‌آورد، می‌گفت: دیگر برای تو نماز نیست، این نیازت را پذیرفتم» (فرهنگ فرق اسلامی، ص 326)

عامل چهارم: نابسامانیهای اجتماعی و اقتصادی

از دیگر زمینه‌های رشد گنبدیده گروه‌های انحرافی آن دوره، نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی بود. ناشایستگی رهبران و کارگزاران و ستم پیشگی و نادادگری در رفتار، مردم را به ستوه آورده و جانها را به لب رسانده بود.

توده مردم رافشارهای مالیاتی، در تنگنای سختی گرفتار ساخته بود. افزون بر این، هزینه جنگ ایران و روس بردوش مردم سنگینی می کرد. در این جنگ که بایمانهای حقارت آمیز و ذلت بار و ننگین به پایان رسید، اضافه بر هزینه های کمر شکن و زندگی بر باد، غیرت، حمیت، و غرور ملی مردم ایران رانیز خدشه دار شد.

مردمانی که غیرت و حمیت شان لگد کوب شده، مشر و عیثشان به یغمارفته و بسیاری از عزیزان شان را دشمن ازم تیغ گذرانده، در داخل نیز از زور گویی و ستم و بی رحمی شاه و شاهزادگان در امان نبودند.

در این هنگام شیدان وابسته به دولتهای خارجی، زمینه جدا کردن مردم از دامن پر مهر اسلام را مناسب دیدند و به نام نوآوری و اصلاح به میدان آمدند.

نتیجه سخن:

باتتبع و بررسی در تاریخ ایران، می توان به عوامل دیگری در پیدایش فرق و مذاهب دست یافت که جزء عواملی که ذکر شد، نیست. خلاصه اینکه یک عده سودجو و فرصت طلب از احساسات پاک مردم شریف ایران در ادوار مختلف استفاده نموده، برای مقاصد شخصی خود، فرقه و مذهب ایجاد نمودند مردم رنج دیده و مظلوم نیز که به دنبال منجی و کسی که آنها را از چنگال ظالمان نجات دهد بودند، به دنبال آنها راه می افتادند و کم کم و به مرور زمان این مسلک و فرقه در جامعه در بین گروهی رواج پیدامی کرد. متأسفانه الان هستند گروهی که پیروان همان مسلکها و فرقه هایی که در آن زمان به وجود آمده اند. ان شاء الله در فصلهای آینده به طور مبسوط از آنان سخن خواهیم گفت.

فصل دوم

مهدویت و مذاهب اسلامی

مسئله حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی و مورد تأیید و اعتقاد همه مسلمانان به ویژه شیعیان است؛ زیرا صدها آیه قرآنی و روایات نبوی این مسئله با اهمیت را به طور گسترده و مبسوط مطرح ساخته اند.

خداوند در قرآن کریم، در آیات متعددی وعده تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام، بسط دین اسلام، غلبه آن بر همه ادیان، زمامداری صلحا و پیروزی حزب الله را داده است.

در این زمینه، آیات بسیاری در قرآن کریم وارد شده است. محققان امامیه، کتب مستقلی درباره «مهدی در قرآن» نگاشته اند که از جمله آنها کتاب «المحجه فی ما نزل فی القائم الحجه» تألیف محدث و مفسر خبیر سیدهاشم توبلی بحرانی است. مؤلف در این کتاب، یکصد و بیست آیه از آیات قرآن کریم را به استناد احادیث وارد کرده بر امام مهدی علیه السلام تطبیق کرده است.

همچنین سید صادق شیرازی در کتاب «المهدی فی القرآن» یکصد و ده آیه از آیات قرآن را به استناد احادیث فریقین به امام مهدی علیه السلام تطبیق کرده است. همچنین علی اکبر مهدی پور در کتاب «سیماری امام زمان در آئینه قرآن» یکصد و چهل آیه از آیات شریفه قرآن کریم را به استناد احادیث فریقیت بر امام مهدی علیه السلام تطبیق کرده است.

مرحوم علی دوانی نیز در کتاب «مهدی موعود» که ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار است، در باب پنجم، شصت و یک آیه از قرآن را که در روایات اهل بیت علیه السلام تأویل به ظهور امام زمان علیه السلام شده آورده است.

همچنین اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبره و متواتر در نهایت وضوح است. زیرا کتبهای حدیث و صحاح و جوامع و سنن و مسانید و اصول شیعه و اهل سنت که در آنها احادیث مربوط به این موضوع ضبط و روایت شده، از حد احصا و شمارش خارج است.

موضوع مهدویت موضوعی است که علما و محدثین بزرگ پیرامون آن و جمع احادیث، آن کتابها نوشته اند. به عنوان نمونه مقدمه کتاب «نجم الثاقب» مرحوم محدث نوری و کتابهای «منتخب الاثر» و «امامت و مهدویت» (ج 2). حضرت آیه الله صافی گلپایگانی، کتاب شریف «بحار الانوار» علامه مجلسی و... از کتب اهل سنت: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، کنز العمال و... پس تمامی فرق اسلامی، تقریباً این آیات و روایات و مفاد آنها را به نحوی در کتب حدیثی و کلامی و تفسیری و احیاناً رجالی و تاریخی خود معترض شده اند و درباره آن به شکل‌های مختلف سخن گفته اند.

پیروان مذاهب اسلامی با همه اختلافهایی که در زمینه های دیگر اعتقادی بایکدیگر دارند، در این مسئله متحدند که آینده بشریت و امت بزرگ اسلامی، سرانجام به حکومت جهانی مهدی موعود منتهی خواهد شد.

آنان با وجود اینکه در کلیات مسئله مهدویت باهم مشترکند، در جزئیات این مسئله میانشان اختلاف نظر وجود دارد. این قضیه به مذاهب گوناگون محدود نشده، بلکه گاه در میان پیروان یک مذهب نیز به چشم می خورد.

تنها مذهبی که از این درگیری برکنار مانده و مسائل پیروان آن در مسئله مهدویت اختلاف چندانی دیده نمی شود، مذهب شیعه دوازده امامی است.

در اینجا به مواردی از مشترکان و تفاوت های مذاهب اسلامی در مسئله مهدویت اشاره می شود.

الف: نقاط اشتراک مذاهب درباره امام زمان علیه السلام

پیروان مذاهب اسلامی در زمینه مهدویت در چند اصل دارای وحدت نظرند.

1- مهدی هم نام پیامبر

نام مهدی همانند نام مبارک پیامبر اکرم (ص) است:

لاتقوم الساعة حتى يلى رجل من اهل بيتى يواطىء اسمه اسمى. (مسند، احمد ج 1/376، بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 5 ص 75)

قیامت به پا خواهد شد تا آنکه مردی از اهل بیت من فرارسد که نام او همانند نام من است.

2- مهدی از اهل بیت

به تصریح احادیث رسول خدا(ص)، مهدی از اهل بیت آن حضرت است:

لولم یبق من الدهر لبعث الله رجلا من اهل بین یملاء عدلا کما ملئت جورا. (مسند، احمد، ج 1 ص 99، مجمع البیان، ج 7 ص 67)

اگر باقی نماند از جهان جز یک روز، به طور حتم خداوند مردی از اهل بیت مرا برمی انگیزد تا جهان را از عدل و داد پر سازد همان گونه که از ظلم پر شده باشد.

3- فزونی ستم پیش از قیام مهدی

پیش از قیام مهدی، جهان را نابرابری و ستم فرا خواهد گرفت:

لا تقوم الساعة حتی تملیء الارض ظلما و عدوانا ثم یخرج رجل من عترتی... (مسند، احمد، ج 3، ص 36)

قیامت برپا نمی گردد تا آنکه زمین از ستم و تجاوز پر شود. سپس مردی از عترت من قیام می کند...

4- قیام دادگستر

امام مهدی علیه السلام با قیام خود عدالت را در سراسر جهان حاکم خواهد ساخت:

فیملأ الارض قسطا و عدلا... (مسند، احمد، ج 3، ص 28)

پس زمین را از عدل و داد پر می سازد.

5- عمرانی و آبادانی در عصر حکومت مهدی

... فیبعث الله رجلا من اهل بیته یملا به الارض قسطا...

یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض. لاتدع السماء من قطر هاشیئا الا صبته مدرارا و لاتدع الارض من مائها شیئا الا اخرجته حتی تتمنی

الاحیاء الاموات. (بحار الانوار، ج 51، ص 104، علامه مجلسی.)

... پس خداوند مزدی از اهل بیت را برمی انگیزد و جهان را به دست او از عدل و داد پر می سازد... چنان که ساکنان آسمان و زمین از او راضی می شوند. آسمان قطرات باران را پی در پی بر زمین می ریزد و زمین آبهای نهفته در خود را بیرون می سازد. چنان که زنده ها آرزوی کنند که مردگان زنده شوند.

6- نمونه کامل مردم سالاری دینی

در احادیث رسول خدا (ص) آمده است که مهدی (عج) در حکومت خود رضایت خاطر مردم را جلب می کند، به گونه ای که نه تنها ساکنان زمین، بلکه اهل آسمان نیز از حکومت او رضایت خواهند داشت:

«یرضی بخلافته اهل السماء و اهل الارض...» (کشف الغمه، ج 3، ص 258)

7- فزونی نعمت

یخرج رجل من امتی یعمل بستنی، ینزل الله له البرکه من السماء و تخرج له الارض برکتها... (بحار الانوار، ج 51، ص 82)

مردی از امتم قیام نموده و بر اساس سنت من عمل می کند خداوند برکات خود را از آسمان بر او فرو می فرستد و زمین برکات خود را برای او خارج می سازد.

تنعم امتی فی زمن المهدی نعمه لم ینعموا مثلها قط... (همان)

وامتم در عصر حکومت مهدی از نعمتهایی بهره مند می شود که پیش از آن هرگز چنان نعمتهایی بر خوردار نبوده است.

8- جانشینان پیامبر دوازده نفرند و آخرینشان مهدی است

این سخن گزافه ای نیست که هیچ چ محدثی از محدثان مسلمان نیست مگر آنکه احادیث «خلفای دوازده گانه» را با مضامین و تعبیرات مختلف روایت کرده است. به عنوان نمونه:

احمد حنبل در مسند، که از معتبرترین کتب مسانید و جوامع اهل سنت و معروف ترین کتب حدیثی آنان است، سی و پنج حدیث با سندهایی عالی، از پیغمبر روایت کرده است که همه دلالت دارند بر اینکه جانشینان و رهبران امت بعد از آن حضرت دوازده نفرند. از جمله سند به جابر بن سمره صحابی معروف می رساند که گفت:

شنیدم پیغمبر(ص) فرمود: «یکون لهذه الامه عشر خلیفه» (منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص 12) برای این امت دوازده نفر خلیفه اند. چنانچه همه می دانند فقط شیعه اثنی عشری این مذهب را دارند که خلیفه اول حضرت علی(ع) و آخر هم حضرت مهدی (ع) می باشند و در جای دیگر پیامبر(ص) فرمود:

«اناسید النبیین و علی ابن ابیطالب سید الوصیین وان اوصیائی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و اخرهم القائم. (امامت و مهدویت، لطف الله صافی، ص 295، ج 2)

«من سید پیامبران هستم و علی سداوصیاء است و اوصیاء من دوازده نفرند که اول آنها علی (ع) و آخرین ایشان قائم است» در اینجا این نکته را یاد آور می شوم که صاحب کتاب شریف «منتخب الاثر» آیه الله صافی گلپایگانی، 271 حدیث را که دلالت بر امامت دوازده امام دارد یاد آور شده است.

9- مهدی از فرزندان فاطمه است

حافظ ابن داود به اسناد خود از امام سلمه نقل می کند که گفت: من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که گفت: «المهدی من عترتی من ولد فاطمه (ع)»؛

مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

و باز فرمود: «المهدی حق من ولد فاطمه» (صحیح مسلم، ج 1 کتاب الایمان، باب نزول عیسی ص 137، ح 56)

مهدی حق و از اولاد فاطمه (ع) است.

10- قیام ناگهانی و پیروزی سریع

مقدمات قیام مهدی-عجل الله تعالی فرجه- به سرخت فراهم می شود و پیروزی او سریع خواهد بود. چنان چه حضرت علی(ع) می فرماید:

«المهدی منا هل بیت یصلحه الله فی لیله» (مسند، احمد حنبل- ج 1، ص 84) مهدی از ما اهل بین است. خداوند مقدمات قیام و پیروزی او را در مدت کوتاهی فراهم خواهد کرد.

ب: نقاط افتراق مذاهب درباره مهدویت

در این قسمت نمونه هایی از اختلافات مذاهب در مسئله مهدویت را اشاره می کنیم.

1- شخصی یا نوعی بودن مهدی:

یعنی مهدی (ع) شخصیتی معین و شناخته شده است یا شخصیتی غیر معین و ناشناخته که باین نام او صاف خواهد آمد.

این مسئله در میان دانشمندان اهل سنت اختلاف است. بسیاری از آنان مهدویت را نوعی دانسته و گفته اند:

«پس از این در آخر الزمان نامشخص، فردی نامعین از پدرو مادری ناشناخته، باین نام او صاف متولد خواهد شد و انجام وظیفه

خواهد کرد» (عبدالعظیم بستوی، المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث والاثار الصحیحه، ج 1، ص 13)

اماعده ای از علمای اهل سنت همانند شیعه امامیه، مهدی علیه السلام را شخصی؛ یعنی فردی شناخته شده و معین می دانند

و معتقدند او پیش از این متولد شده و هم اکنون به زندگی خود ادامه می دهد. از جمله آنها:

مسعودی، محی الدین عربی، ابن طلحه شافعی، ابراهیم بن محمد جوینی شافعی و... می باشند.

بنابراین پس در اصل وجود مهدی در آخر الزمان اختلاف ندارند، منتهی در تولد و عدم تولد مهدی اختلاف نظر وجود دارد.

2- ولادت:

یکی دیگر از موارد اختلاف درباره مهدویت مسئله ولادت است. در ولادت حضرت مهدی میان اهل سنت اختلاف است.

بسیاری از آنان بر این باورند که مهدی هنوز متولد نشده است، بلکه در آخر الزمان متولد خواهد شد و رسالت الهی خویش را انجام

خواهد داد. (عبدالعظیم بستوی، الاحادیث الواردة فی المهدی فی میزان الجرح والتعديل، ج 1، ص 60)

اماعده دیگری از آنان همان شیعه امامیه معتقدند که مهدی علیه السلام متولد شده و به زندگی خود ادامه می

دهد تا روز موعود فرا رسد و به امر خدا از پرده حجاب بیرون آید و جهان را بر از عدل و قسط نماید.

3- سال ولادت:

در سال ولادت حضرت مهدی علیه السلام میان آن دسته از دانشمندان اهل سنت که ولادت مهدی را پذیرفته اند، اختلافهایی روی داده است.

بسیاری از آنان همانند شیعه دوازده امامیه، سال ولادت حضرت را 255 هجری دانسته اند. مانند مسعودی، ابن اثیر، ابن عربی و... برخی نیز ولادت حضرت را در سال 258 هجری دانسته اند؛ مانند: عبدالله بن محمد مفارقی (وفیات الاعیان، ج 2، ص 317) ابن طلحه شافعی و...

4- ماه ولادت:

ماه ولادت مهدی موعود علیه السلام میز نزد معتقدان به ولادت آن حضرت، تا حدودی مورد اختلاف واقع شده است.

برخی ولادت حضرت را در نهم ربیع الاول دانسته اند؛ مانند عبدالله بن مفارقی، در جلد دوم وفیات الاعیان.

شماری ولادت حضرت را در بیست و سوم رمضان دانسته اند. مانند ابن طلحه شافعی در جلد دوم مطالب السؤل.

ولی بیشتر معتقدان به ولادت از میان دانشمندان اهل سنت همانند دانشمندان شیعه، ولادت آن حضرت را در ماه شعبان دانسته اند.

5- روز ولادت:

روز ولادت مهدی موعود علیه السلام نیز مورد اختلاف است. اکثر قریب به اتفاق معتقدان به ولادت حضرت مهدی علیه السلام از پیروان

مذاهب مختلف، روز ولادت آن حضرت را روز نهمه شعبان دانسته اند. ولی عده ای نیز هشتم شعبان، بیست و سوم ماه مبارک رمضان و نهم

ربیع الاول را روز ولادت گفته اند.

6- نام پدر مهدی:

درباره نام پدر حضرت مهدی علیه السلام نیز اختلاف نظر وجود دارد. شماری از دانشمندان سنی، همانند علما شیعه امامیه، نام پدر مهدی علیه السلام را «حسن» علیه السلام و آن حضرت را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دانسته اند. (منهاج السنه، ابن تیمیه، ج 4، ص 211)

دانشمندان شیعه امامیه در همه موارد ذکر شده متحد و هماهنگ بدون هیچ اختلافی از عصر ولادت حضرت تا کنون همین یک نظر را بیان کرده اند.

اینان مهدویت را شخصی، مهدی را از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، سال تولد او را 255 هجری، ماه تولد ایشان را شعبان و روز تولد را پانزدهم شعبان دانسته اند.

لازم به ذکر است در این بحث، در صد دیان همه موارد اتفاق و افتراق نبوده ایم بلکه تنها به ذکر مواردی که از اتفاق و شهرت بیشتری برخوردار است بسنده نموده و از بیان دیگر موارد به خاطر اطاله کلام خودداری کرده ایم.

مهدی، شخصی یا نوعی:

به خاطر اهمیت مسئله لازم دانستیم در پایان این قسمت از بحث پیرامون این موضوع که آیا مهدی شخصی است یا نوعی، مطالب بیشتری بیان کنم تا حقیقت برای آن عده از افرادی که مهدویت را نوعی می دانند روشن شود.

چنانچه قبلاً اشاره شد، دانشمندان اهل سنت در بحث مهدویت به دو دسته تقسیم شده اند. بیشتر آنان مهدی مطرح شده در احادیث نبوی را که پیامبر (ص) بشارت آمدن او را در آخر الزمان داده اند شخصی ناشناخته و نامعین دانسته اند. اینان معتقدند مهدی هنوز زاده نشده و پس از این در آخر الزمان، در زمانی نامعین از پدر و مادری ناشناخته زاده می شود و در زمان نامشخص قیام خواهد کرد و اوضاع ناسامان جهان را سامان خواهد داد. اینها برای باورند که مهدی شخص خاص، فرزند پدر و مادری ناشناخته شده و دارای تاریخ تولدی مشخص نیست.

درمقابل، شماری از آنان نیز به مهدویت شخصی معتقدند و براین باورند که مهدی، شهصی است شناخته شده و معین، اوزاده شده و جهان از فیض وجود او بهره مند است.

معتقدان به شخصی بودن مهدویت مصداق بشارتهای رسول خدا(ص) درباره مهدی راهمان مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دانسته اند.

مهدویت شخصی و دلایل آن:

در بررسی احادیث مهدی علیه السلام و اسناد و مدارک دیگر اسلامی، به دلایل و شواهدی برمی خوریم که از میان دوقول گذشته، نظر دوم؛ یعنی مهدویت شخصی را تأیید می کنند. به عنوان نمونه به چند دلیل اشاره می شود.

1- حدیث خلفای اثناعشر:

صحابی رسول خدا(ص) جابر بن سمره از آن حضرت نقل می کند که فرمود:

«لایزال الدین قائم حتی تقوم الساعة اویکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» (صحیح مسلم، کتاب اماره، باب 1)

همواره دین پابرجاست تا آنکه قیامت فرارسد و دوازده نفر خلیفه بر شما خلافت کنند که همگی آنان از قریشند.

«یکون لهذه الاماه اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» (کنز العمال، ج 12، ص 33)

برای این امت دوازده نفر خلیفه وجود خواهند داشت که همگی آنان از قریشند.

همان گونه که می بینید، خلفای امت اسلامی و جانشینان رسول خدا(ص) دوازده نفرند. آنان خلفای کل امتند و همگی آنان از قریشند.

حدیث خلفای اثناعشر چنان که دیدیم دارای ویژگی هایی است که آن ویژگی ها جز برای امامان دوازده گانه اهل بین رسول

خدا(ص) برکس دیگری قابل تطبیق نیست؛ چراکه به جز امامان معصوم، هیچ گروهی را در میان امت اسلامی نمی شناسیم که برای آنان

ادعای خلافت شده باشد، خلفای پیامبر باشند، همگی آنان از قریش باشند، تعدادشان دوازده نفر باشد، خلفای کل امت اسلامی باشند و جهان هیچ گاه از وجود یکی از آنان خالی نباشد.

دلالت احادیث «اثنا عشر» بر امامت حضرت مهدی (ع) به طوری مورد قبول است که ابوداود نیز احادیث دوازده امام را در جامع خود که از معتبرترین و معروفترین کتب مورد اعتماد اهل سنت و از «صحاح سته» به شمار می رود در کتاب «المهدی» تخریج کرده است.

2- حدیث ثقلین:

رسول مکرم اسلام (ص) در حدیث معروف ثقلین به صراحت اعلام داشته است که پس از خود، دوشیء گران بهادر میان امت باقی می گذارد: کتاب خدا و اهل بیت خود و تصریح کرده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در قیامت با هم در کنار حوض کوثر بر پیامبر وارد شوند.

با توجه به صراحت حدیث ثقلین، در همه روزگار از هنگام درگذشت رسول خدا (ص) تا قیامت همان گونه که قرآن در میان جامعه اسلامی وجود دارد، فرد معصومی از اهل بیت آن حضرت نیز باید همراه قرآن باشد.

ابن حجره هیثمی مکی پس از آوردن حدیث ثقلین می نویسد:

«وفي احادیث الحث علی التمسک باهل البیت اشاره الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه، کمان الکتاب العزیز کذلک ولهذاکانوا مانا لاهل الارض کما یأتی ویشهد لذلک الخبر السابق: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی» (الصواعق المحرقة، ابن حجره، ص 151، چاپ مصر)

احادیثی که ما را به تمسک به اهل بیت ترغیب می کند، اشاره دارند به اینکه همان طور که قرآن کریم همواره اهل بیت تمسک دارد، اهل بیت نیز این گونه اند و از آنان همواره کسی وجود دارد که از شایستگی و قابلیت تمسک برخوردار باشد. به همین خاطر است که اهل بیت مایه امان اهل زمینند و خبر گذشته که می گفت: «در میان هر نسلی از امت من افراد ادلی از اهل بیت من وجود دارند»، گواه این مدعا است. اکنون که به جهان اسلام نگاه می کنیم و آثار امت اسلامی را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم از میان اهل بیت پیامبر (ص) کسی جز حضرت مهدی علیه السلام باقی نمانده است.

حال اگر طبق گفته برخی از دانشمندان اهل سنت فرض کنیم حضرت مهدی متولد نشده است، از اهل بیت پیامبر (ص) کسی در جهان وجود نخواهد داشت. در نتیجه میان کتاب خدا و عترت پیامبر (ص) جدایی خواهد افتاد و سخن پیامبر (ص) در حدیث ثقلین تکذیب خواهد شد. حال آنکه صحت حدیث ثقلین مورد پذیرش دانشمندان فریقین است و به صراحت حدیث یاد شده میان قرآن و عترت هرگز جدایی نخواهد افتاد.

نتیجه آنکه حضرت مهدی علیه السلام متولد شده و در جهان وجود دارد. او در میان جامعه اسلامی، تنها کسی است که از شایستگی لازم برخوردار است تا مصداق «ثقل اصغر» و همتای قرآن در حدیث ثقلین قرار گیرد.

3- ضرورت وجود امام در هر زمان:

حافظان اهل سنت، از رسول خدا احادیث بسیاری نقل کرده اند که بر اساس آن در هر زمانی برای مسلمانان، امامی وجود دارد و آنان وظیفه دارند آن امام را بشناسند و بیعت او را به گردن بگیرند.

تفتازانی از رسول خدا (ص) نقل کرده است:

«من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة...» (مسند احمد، ج 3، ص 446)

هر کس بمیرد بدون آنکه امامی داشته باشد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

عبدالله بن عمر از رسول خدا (ص) نقل کرده است:

«من مات بغير امام مات ميتة جاهلیة»

هر که بمیرد بدون آنکه امامی داشته باشد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

از این دو حدیث به روشنی می توان به این نکته رسید که در هر زمانی برای جامعه اسلامی امامی وجود دارد که از نظر اهمیت، شناخت او عین دین و عدم شناخت او عین جاهلیت است.

بی تردید مقصود از این امامان، حاکمان جور نمی توانند باشند؛ چون قرآن مؤمنان را از نزدیک شدن به آنان بر حذر داشته است:

«ولاترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار...» (سوره هود، 113)

اگر کسی معتقد باشد که حضرت مهدی علیه السلام متولد نشده است برای احادیث بالامصدق و راه حلی نخواهد یافت و سخن رسول خدا (ص) نیز - نعوذ بالله - تکذیب خواهد شد. از آنجا که ساحت مقدس رسول خدا (ص) از هر دروغی منزه است، پس باید احادیث ایشان درست و دارای مصداق خارجی باشد و مصداق خارجی این سلسله از احادیث در جهان معاصر جز حضرت مهدی علیه السلام کس دیگری نمی تواند باشد.

دلیل مهدویت نوعی:

تنها دلیل طرفداران مهدویت نوعی، حدیثی است که ابی داود سجستانی در سخن خود نقل کرده است:

«لولم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیہ

رجلا من اهل بیته یواطی اسمہ اسمی، واسم ایہ اسم ابی» (سوره هود، 113)

«اگر باقی نماند از دنیا جز یک روزه طور حتم خداوند آن روز را

طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که نام او

همانند نام من و نام پدرش همانند نام پدر من است.»

طرفداران نظریه مهدویت نوعی می گویند: جمله «واسم ایہ اسم ابی» نشان می دهد که مهدی مورد نظر در احادیث رسول خدا (ص) امام دوازدهم شیعیان نیست. چون او مهدی نام پدرش عبدالله است، ولی مهدی امام دوازدهم شیعیان نام پدرش حسن است. و این دو با هم تفاوت دارند.

پاسخ به این شبهه:

حدیث مزبور را حافظان حدیث از طرق مختلفی نقل کرده اند. در دیگر طرق، جمله «واسم ایہ اسم ابی» وجود ندارد و حدیث بدون این زیاده ذکر شده است. تنها در یک نقل از نقلهای حدیث این جمله زیاده دیده می شود.

خودابی داود، در نقل دیگری حدیث یاد شده را بدون آن زیاد آورده است. (همان مدرک)

ترمزی - در صحیح خود - همین حدیث را دوبار از دو طرق بدون زیادی فوق نقل کرده است. (سنن ترمذی، ج 4، ص 505)

احمد بن حنبل حدیث را در کتاب خود، مسند، پنج بار با پنج سند، بدون زیادی فوق نقل کرده است. (مسند احمد، ج 1، ص 376، 377، 430، 448)

از میان 31 تن از حافظان بزرگ حدیث که حدیث مورد نظر را نقل کرده اند، تنها در نقل یک نفر از آنان زاید مذکور دیده می شود و 30 نفر دیگر حدیث را بدون آن نقل کرده اند. (گنجی، شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص 96)

2- «مدعیان دروغین مهدویت»

مسئله مقدس «مهدویت» مانند سایر مسائل دینی و اسلامی، حتی مانند الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت، که گاهی مورد سوء استفاده افراد یا گروه‌هایی - البته با انگیزه های شخصی یا سیاسی - قرار می گیرد که اهداف و اغراض خاصی از این عمل دنبال می کنند.

مگر نه اینکه جهان همیشه شاهد این مطلب است که افرادی گستاخانه مدعی الوهیت یا ربوبیت شده و کوس خدایی زده اند یا مدعی نبوت و رسالت شده و دعوی پیغمبری نموده اند؟

بدیهی است که این سوء استفاده ها و این ادعاهای مفتضح و رسوا، هرگز به اصل و اصالت واقعی ضربه نمی زند و کسی نمی تواند با این بهانه که گاهی این نوع مطلب واقعی و ریشه دار در فطرت و عقل و مؤید به صدها بلکه هزاران دلیل، مورد سوء استفاده قرار گرفته یامی گیرد. آنها را زیر سؤال ببرد یا به نحوی در صحت اصل آنها تشکیک کند.

از آنجا که مسئله حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - که در آیات و روایات فراوانی خصوصیات آن مطرح شده است، نزد مسلمانان، مسئله ای مقدس و ظهور حضرتش همواره آرزوی آنان بوده است، از این قاعده مستثنان بوده و نیست.

این مسئله مهم در زمان ائمه اطهار علیه السلام و حتی با وجود خود امامان که جزء مبشران و نوید دهندگان به آن بوده اند به نحوی مورد سوء برداشت قرار می گرفت که بابر خورد ائمه علیه السلام مواجه می شد.

این روند خطرناک و انحرافی در عصر غیبت صغری و بخصوص پس از آن، به شکلهایی مانند ادعای دروغین سفارت و نیابت خاصه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تجلی نمود که مورد تکذیب حضرت علیه السلام و هشدار آن وجود مقدس قرار می گرفت و مؤمنان تنها به سفر اونواب واقعی توجه داده می شدند.

البته این حرکت در زمانهای بعد، نه تنها در جوامع شیعی بلکه در جوامع سنی نیز ادامه پیدا کرد و از اعتقاد و علاقه مسلمانان به این مطلب مقدس و حساس و سرنوشت ساز، بی محابا و ناجوانمردانه بهره برداری شد.

نگاه تاریخی به دعاوی و نسبتهای دروغین مهدویت:

دشمن در کمین است، نه تنها در کمین که مشغول فعالیت است؛ یعنی کاریاوه سرایی و استهزای عقاید اصل امامت را در پوشش زیبای علم و تحقیق آغاز و مدعیانی را در این زمینه معرفی کرده است که خود را به امامیه نسبت داده اند، در حالی که خود امامیه از آنان گریزان می باشند.

گرد و وجود چنین مهدی نهایهایی را بیشتر فریبکاران فرصت طلب و دغل کاری که در پی کسب موقعیت و مقام برای خویش یا اربابان خویش یا هر دو هستند گرفته بودند.

آنان افرادی را به عنوان مهدی معرفی می کردند که فساد و تباهی اعمالشان هویدا بوده و سعی می کردند با خدشه وارد کردن در متون تاریخی، با فریب کاری چهره مهدی اصیل را خدشه دار کنند و سرانجام نتیجه می گرفته اند که اگر مهدویت این است ما با آن مخالفیم و آن را انکاری کنیم. غافل از آنکه فریبکاری متمهیدیان مدعیان دروغین و گردآوری مریدانی چند و سواری گرفتن از ایشان، خود دلیل آن است که اصلی در اسلام وجود دارد که این اصل نماها عرصه اظهار وجود پیدا کرده اند و با فریب مردم خود را به جای آن اصل جامی زنند.

نفی مهدی نماها هرگز نفی مهدی اصیل نیست. برای وجود چند جنس تقلبی هر گرد وجود جنس اصلی رانفی نمی کنند. پس باید کوشش شود چهره واقعی مهدویت را آن گونه که اسلام معرفی می کند شناساند و افراد دروغین را معرفی کرد. در این میان باید آگاه و هوشیار بود و دست فریبکاران مهدی نما را رو کرد و در پیاسداری از اعتقاد آگاه بود.

مهدی واقعی با ویژگی های خاص خود زنده است وان شاء الله با آماده شدن زمینه ظهور، روزی ظهور و جهان را پراز عدل و داد خواهد کرد.

بحث از مدعیان دروغین مهدویت را باید در دو بخش ترسیم کرد:

الف: مدعیان قبل از امامت حضرت ولی عصر علیه السلام

معرفی همه افرادی که قبل از امامت حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- ادعای مهدویت کردند، موجب اطاله مطالب این رساله می شود. لذا فقط به تعدادی از کسانی که باین ادعا، پیروانی رابه دنبال خود کشاندند، اشاره می شود:

1- **گروهی از مسلمانان** «محمد بن حنیفه» را چون همانم وهم کنیه پیامبر (ص) بوده مهدی پنداشته و براین باور بوده اند که او نمرده و غایب است و بعد از ظهور می شود و بر دنیا مسلط می شود. (نوبختی، فوق الشیعه، نجف، المطبعه الحیدریه، ص 27)

2- **فرقه اسماعیلیه:**

گروهی معتقد بودند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نمرده، بلکه مرگ او از روی مصلحت اعلام شده است و او نمی میرد و همان «قائم» موعود است و قیام می کند و بر دنیا مسلط می شود. (همان ص 67-68)

3- **نفس زکیه:**

«محمد» مشهور به «نفس زکیه» پسر «عبدالله بن حسن» در زمان منصور دوانیقی عباسی قیام کرد و به مناسبت نامش، پدرش ادعا کرد که همان مهدی موعود است و باتکیه روی این موضوع، طرفدارانی برای او فراهم آورد. (مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ص 710)

در جریان قیام نفس زکیه «محمد بن عجلان» که از فقیهان و عابدان مدینه بود به کمک وی برخاست و وقتی که محمد شکست خورد و کشته شد، «جعفر بن سلیمان» حاکم مدینه، ابن عجلان را احضار کرد و گفت: چرا با آن دروغگو خروج کردی؟ آنگاه دستور داد دستش را قطع کنند.

فقیهان و اشراف مدینه که حضور داشتند از جعفر بن سلیمان، برای ابن عجلان درخواست عفو کردند و گفتند: امیر؛ محمد بن عجلان فقیه و عابد مدینه است و موضوع برای او مشتبه شده و خیال کرده که «محمد بن عبدالله» همان مهدی موعود است که در روایات آمده است. (همان، ص 710)

عین این گفتار برای «عبدالله بن جعفر» نیز که از دانشمندان و محدثان بزرگ مدینه بود، پیش آمد و او هم در پاسخ درخواست حاکم مدینه گفت: «من به این علت با محمد بن عبدالله همکاری کردم که یقین داشتم او همان مهدی موعود است که در روایت مایاد شده است. تا او زنده بود هیچ شکی در این موضوع نداشتم اما هنگامی که کشته شد فهمیدم که او مهدی نیست بعد از این دیگر فریب کسی را نخواهم خورد.» (همان، ص 711)

4- فرقه واقفیه:

فرقه واقفیه به مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام قایل هستند و بر این باورند که امام موسی کاظم علیه السلام نمرده است، بلکه زنده است و در انتظار او نشستند. (شیخ طوسی، الغیبه، ص 192)

این گروه امام رضا علیه السلام را وکیل پدرش می دانستند و جانشین او. پیروان امام هشتم علیه السلام به این گروه لقب «مطوره» داده اند: «ما انتم الا کلاب مطوره»؛ شما چیزی جز سگهای باران خورده نیستید. (شهرستانی، ملل و نحل، ج 1، ص 169)

عقیده واقفیه درست نیست. چرا؟

چون امام هفتم هم، مانند اجداد خود از دنیا رفته اند. شهادت امام کاظم علیه السلام به قدری مشهور است که مرگ هیچ یک از پدران عالی قدرش بدان شهرت نرسید. چون به امر هارون الرشید جنازه مبارکش را به قضات و شهدانشان دادند تا گواه دهند که حضرت به مرگ طبیعی مرده است. سپس جنازه را بر سر جسر (پل) بغداد نهادند تا همگان ببینند.

شیخ طوسی می فرماید: «وفات آن حضرت مشهورتر از آن است که محتاج به ذکر روایت باشد و کسی که مخالف آن است، در حقیقت منکر بدیهیات است.» (علی دوانی، مهدی موعود، ص 434)

5- فرقه محمدیه:

فرقه محمدیه پس از وفات ابوجعفر محمد بن علی الهادی علیه السلام به مهدویت وی قایل شدند؛ با اینکه وی در حیات پدر بزرگوارش وفات کرده است. او نزدیک سامر امدفون است و آرامگاه او در نزدیکی قریه بلد، معروف به بقعه «سید محمد» می باشد. (شیخ طوسی، الغیبه، ص 198)

فرقه محمدیه استدلال می کردند که امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و جعفر را به عنوان وصی معرفی نکرده اند و هیچ کس حق ندارد خود را امام بداند. از طرفی امام هم بدون جانشین از دنیا نمی رود، سپس چنین نتیجه گیری می کردند که چون قطع امامت و بی اعتباری آن ممنوع شده از این روناچار بودند به امامت محمد بن علی رجوع کنند، این امر باعث شد عده ای اورا قائم (مهدی) بدانند و برخی هم مرگ او را منکر شده اند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسینی، دکتر محمد تقی آیه اللهی، ص 108)

البته باید یادآوری کرد که خود محمد بن علی هرگز چنین ادعایی نکرده بود.

ب: مدعیان بعد از امامت ولی عصر (عج)

در میان شیعیان گروهی از همان آغاز غیبت به کذب و افترا، ادعای باییت و مهدویت نمودند که نام برخی از آنان در اینجا ذکر می شود و بحث تفصیلی آن را به کتابهایی که در این زمینه تألیف شده ارجاع می دهیم.

1- ابو محمد شریعی

وی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود، نخستین شخصی است که به دروغ مدعی باییت و مهدویت شد.

2- محمد بن نصیر نمیری:

مؤسس فرقه «نصیری» که پس از ابو محمد شریعی ادعای باییت نمود و از غلات است و حضرت حجت (عج الله تعالی) او را لعن فرمود. هنگام مرگ زبانش سنگی شد، به گونه ای که وقتی پیروانش از او پرسیدند باب بعد از تو کیست؟ او بالکنت گفت: احمد. پیروانش

مقصود او را که غرض کدام احمد است نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم شدند، فرقه ای گفتند: مقصود او احمد فرزندش است و فرقه دوم گفتند: احمد بن موسی بن الفرات است و فرقه سوم به احمد بن ابی الحسین بن بشر گرویدند و هر سه آنان ادعای باییت نمودند. (معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خوئی، 17/336-338)

3- محمد بن مشعشع:

محمد بن مشعشع رئیس مشعشعین خوزستان که دعوی نیابت خاصه و باییت کرد و سپس مدعی مهدویت شد و در سال (841 ه ق) وفات یافت. (مدعیان نوبت و امامت و مهدویت، ص 264-338)

4- عباس فاطمی:

در اواخر قرن هفتم می زیست. او نیز ادعای باییت خاصه و مهدویت نمود. وی که پیروانی نیز داشت، دولتی تشکیل داد و شهر فارس را تصرف کرد. اما در پایان کار به قتل رسید و دولت وی منقرض شد. (همان، ص 265)

5- محمد نور بخش:

رئیس و مؤسس فرقه نوربخشیه (795-896 ه ق) در سال (826 ه ق) مدعی نیابت و باب امام گردید و سپس مهدویت خود را اعلام نمود. (همان، ص 265)

6- ...

در قرن سیزدهم هجری، شخصی که در این ارتباط گروهی را به انحراف کشانید، «سید علی محمد شیرازی» بود که فرقه ضاله باییه را بنیان نهاد که مقدمه پیدایش فرقه ضاله بهائیت شد.

ان شاء الله در فصل سوم همین بخش به طور کامل این دو فرقه را مورد بررسی قرار می دهیم.

اینها نمونه هایی است که نشان می دهد موضوع مهدویت در زمان پیامبر (ص) و بعد از او، موضوع مسلمی بوده است و امت اسلام همواره در انتظار شخصی بوده اند که قیام کند و با ظلم و ستم بستیزد و پرچم حاکمیت عدل و داد را در جهان به اهتزاز در آورد.

بدیهی است که سوءاستفاده برخی از بازیگران را از موضوع مهدویت در بعضی از ادوار، هرگز نمی توان مجوزی برای انکار اصل مسئله مهدویت دانست؛ زیرا در طول تاریخ، حقایق بسیاری از سوی عناصر بازیگر و فرصت طلب مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. مدعیان الوهیت یا نبوت و سایر مقامات معنوی، در دنیا کم نبوده اند. ادیان ساختگی نیز در دنیا کم نبوده است. ولی اینها هرگز دلیل نمی شود که کسی منکر اصل وجود خدا و نبوت انبیا گردد. علم و دانش و صنعت نیز در زمان مامورد سوءاستفاده واقع شده و در راههای ضد بشری به کار می رود. ولی آیا این باعث می شود که ما اصل علم و صنعت را نفی کنیم؟

جهان غرب و مهدویت:

موضوع مهدویت به عنوان یکی از انقلابی ترین اعتقادات اسلامی، جهان غرب را در مورد آینده به وحشت انداخته است. این وحشت ناشی از عمق بحرانهایی است که غرب، آن را با تمام وجود احساس می کند و البته بایگانه هنر خود که -ظاهر آرای- است، تلاش می کند نه تنها چهره و رشکسته را به خود نگیرد، بلکه در هیئت یک جهاندار غالب ظاهر شود و افراد ساده اندیش و سطحی نگر را بفریبد. فروپاشی نظام خانواده و بحران اخلاقی، اجتماعی ناشی از آن، بروز بحران زیست محیطی، بحران اقتصادی که در شکل تبعیضهای وحشتناک خود را نشان می دهد، سیطره ظالمانه رسانه ها و... بحران های امروز غرب است. اندیشمندان نظام سلطه گر غرب به خوبی می دانند که اگر این وضع استمرار یابد، قطعاً آینده از آن اندیشه ای خواهد بود که خلأ معنویت جهان را پر کند. اسلامی و تشیع با اعتقاد بزرگ خود به مهدویت قطعاً بایگانه مکتبی خواهد بود که به زودی بیرکاغذی غرب را در ساحت اندیشه و تفکر له خواهد نمود و خود چونان موهبتی آسمانی بر دل و جان مردم حاکم خواهد شد. این خطری است که اندیشمندان غربی آن را احساس کرده و به استناد همین احساس خطر از ناحیه مهدویت، مدتهاست که تبلیغات دامنه داری را در مقابل با آن آغاز نموده اند. این تبلیغات با بهره برداری از آخرین تکنولوژی روز که در اختیار غرب قرار دارد انجام می شود.

امروز مدرن ترین ابزار تبلیغات غرب-هالیوود-است. در فیلمهای جدید هالیوود به طور غیر مستقیم علیه مهدویت شیعی تبلیغ می شود که یکی از معروف ترین آنها، فیلم «نوستراداموس» است که با تبلیغات شدید بارها در جهان به نمایش درآمده و میلیونها سی دی از آن در حال حاضر در دنیا توزیع شده است.

اما تبلیغات غرب علیه مهدویت صرفاً در عرصه فیلم سازی خلاصه نمی شود. در همه عرصه های تبلیغاتی غرب می توان رگه هایی از تبلیغ علیه مهدویت را مشاهده کرد. در واقع؛ نظریه پردازان غربی با تهیه خوراکی تبلیغاتی برای سینما، کتاب، سخنرانی، تئاتر، تلویزیون و همه عرصه های هنری و فرهنگی، زمینه های تبلیغ علیه مهدویت را فراهم می آورند. در حال حاضر سایت های کامپیوتری زیادی وجود دارد که تبلیغات ضد مهدویت را به عهده دارند و ذهن پاک جوانان را از این رهگذر، تحت تأثیر قرار می دهند.

در میان این امواج توفنده تبلیغات سوء، ما مسلمانان برای تبلیغ مهدویت در جهان امروز چه می کنیم؟ متأسفانه فقر تکنولوژی یک مسلمانان بسیاری از امکانات بالقوه را در این مقوله از آنان سلب کرده است. اما موضوع این است که ما حتی از داشته های خود هم در این راه، به درستی استفاده نمی کنیم. بی اطلاعی و کم اطلاعی جوانان ما از مقوله مهدویت، گناهی است که بخش عمده آن به دوش اندیشمندان، صاحب امکانات و مسئولان و دست اندرکاران جامعه ماسنگینی خواهد کرد. دنیای امروز، دنیای اندیشه و منطق و استدلال است. جوان امروز ترجیح می دهد حقایق دینی را از طریق منطق و استدلال دریابد. اینجاست که بیگانگان، بیشترین بهره را برای منحرف کردن ذهن جوانان از حقایق دینی می برند.

فصل سوم

تاریخچه پیدایش بابیت

مقدمه:

قبل از وارد شدن به اصل بحث و بیان تاریخچه پیدایش بابیت، لازم است در خصوص واژه مقدس «باب» که دستاویزی برای ادعاهای ناصواب عده ای در طول تاریخ مسلمانان به ویژه در قرن سیزدهم شده و ارتداد بسیاری را به دنبال داشته است مطالبی بیان شود.

عنوان-باب-لقبی مقدس در احادیث و روایات رسیده از پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیه السلام است و افرادی از اصحاب برجسته پیشوایان معصوم علیه السلام به خاطر ویژگی هایی که بیان خواهیم کرد، به عنوان «باب» خوانده می شدند.

در این میان، عده ای جهت رسیدن به امیال و هواهای نفسانی خویش از این واژه مقدس در تعالیم دینی و شیعی بهره جستند و به دروغ خود را باب ائمه معرفی کرده اند که در فصل گذشته مدعیان دروغین آنها را معرفی کردیم.

البته، باید توجه داشت که در طول تاریخ عده ای با ادعای دروغین «الوهیت»، «ربوبیت»، «نبوت» و «امامت» هم از راه حق منحرف شدند و هم عده ای از مردم ناآگاه یا مغرض و سوجورابه انحراف کشانند.

در جریان شناسی «بابیت» دقیقاً تکرار همین نکته را می بینیم. پس بر عالمان دین و اندیشمندان حوزه و دست اندرکاران امور دینی و فرهنگی واجب است که ضمن بازخوانی تاریخ گذشته، به شناسایی زمینه های این نوع انحراف در عصر کنونی پرداخته و با اطلاع رسانی لازم و هشدار به هنگام، از پیدایش «بابیت» دروغین و گرایش به آن جلوگیری به عمل آورند.

باب صفت برجسته:

«باب» یا «باب الله» در برخی از احادیث اسلامی به عنوان صفت پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیه السلام به کار گرفته شده است. چنان که واژه های دیگر مانند «صراط»، «سبب»، «طریق» و «سبیل» که همه تعبیرهای دیگری از «باب الله» اند، برای ائمه علیه السلام به کاررفته است. (دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، ج 1، ص 10)

حضرت علی علیه السلام در چند روایت به «باب» و «باب الله» و «باب الجنة» خوانده شده است:

«ان علی باب فتحه الله فمن دخله کان مؤمناً» (اصول کافی، شیخ کلینی، ج 1، ص 437، ج 2، ص 388-389)

«ان علی باب من ابواب الهدی فمن دخله کان مؤمناً» (اصول کافی، شیخ کلینی، ج 1، ص 437، ج 2، ص 388-389)

«ان علی باب من ابواب الجنة فمن دخل بابه کان مؤمناً». (همان)

در حدیث معروف پیامبر (ص) فرمود:

«انامدینه العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب». (المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 126)

فردوسی این حدیث را چنین معنا کرده است:

که من باب علم علی ام در است درست این سخن گفت پیغمبر است

ومولانا جلال الدین رومی آن را چنین تفسیر کرده است:

چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

بازباش ای باب برجویای باب تار سندانز توفشوراندر لباب

بازباش ای باب رحمت تابد بارگاه اله کفوا احد

از حضرت رضاعلیه السلام مهنای «ماء» را در آیه «ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماعین». (ملک/30) پرسیدند. امام در پاسخ فرمودند: «ماؤکم ابوابکم ای الائم، والائم ابواب الله». (بحار، علامه مجلسی، ج 24، ص 100)

در این تفسیر «ماء» در معنای مجازی به کاررفته است؛ یعنی آب وسیله حیات است و اگر آبها بخشکند، راه حیات بسته است. امامان معصوم علیه السلام مانند آبی هستند که حیات معنوی مردم به ایشان وابسته است و در حقیقت ابواب وصول به حیات معنوی و واقعی

اندوآگر در جهان، امام وحجتی نباشد، باب حیات معنوی مسدود است و کسی «ماءمعین» یا آب گوارای زندگی معنوی را به انسانها نخواهد چشاند.

در زمان حضورائمه علیه السلام افرادی از صحابه به عنوان «باب» آنان معرفی شده اند. (مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 176، 77، 211 و...)

نواب اربعه امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغری نیز «باب» خوانده شده اند. طبرسی از آنان به عنوان «الابواب للمرضیون والسفراء الممدوحون» نام می برد. (طبرسی، الاحتجاج، ص 477)

اما کسانی بودند که از عنوان مقدس «باب» سوء استفاده نموده، خود را به عنوان باب امام معرفی می کردند. اینان در زمان حضورائمه علیه السلام تکذیب می شدند. در زمان غیبت امام زمان علیه السلام هم عده ای خود را به دروغ باب معرفی کردند و گروهی را هم به انحراف کشاندند.

نمونه بارز آن سید علی محمد باب در قرن سیزدهم است که از این عنوان سوء استفاده نمود و دعوی خویش را آشکار کرد.

پیش از پرداختن به بحث و بررسی درباره رهبران و بنیانگذاران فرقه بابیت و بهائیت لازم است ریشه های فکری ای که به «بابیت» و «بهائیت» ختم شد، نقد و بررسی شود، تا خوانندگان این سطور با بصیرت بیشتر در صد کشف چگونگی راهیابی انحراف در میان افراد و گروهها بر آیند. از این رو، اینکه با بحث از «شیخیه» و انکار و اعتقادات آنان سخن خواهیم گفت تا جریان شکل گیری فرقه ضاله «بابیت» به درستی ترسیم شود.

«شیخیه بستر پیدایش بابیت»

مکتب شیخیه در اوایل قرن 13 ه ق به وسیله احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسائی» (1166-1241 ق) پدید آمد. مکتبی که نه تنها خود دستخوش تحولات زیاد گردید؛ بلکه باعث به وجود آمدن تحولات بسیاری در عرصه های دینی و اجتماعی و حتی نظامی در کشور ایران شد و بذریعیت و بهائیت را پاشید.

شیخ احمد احسائی، گرچه در حوزه های علوم دینی حضور داشت؛ اما کمتر در درس اساتید حاضر می شود و مدعی بود که در فراگیری علوم، شاگرد کسی نبوده و تنها آنچه رامی داند از راه خواب به دست آورده است. شاگردان او نیز این ادعا را درباره استاد خود تصدیق می کردند. (اعیان الشیعه، ج 2، ص 590)

این نکته به رغم آن حکایت از نوعی بلوغ و رشد فکری دارد، می تواند نشانگر نقطه ضعفی نیز باشد؛ زیرا برخی از علوم و معارف، چیزی نیستند که در قالب الفاظ و مفاهیم قرار گرفته و هر کسی بتواند بدون استاد آنها را به دست آورد. همان طور که در مورد فلسفه و عرفان همیشه تذکر داده اند که خواندن این درسا، بدون استاد موجب زحمت برای خود و دیگران می گردد. پیروان شیخه چنان در حق شیخ احمد مبالغه کرده که ادعا نموده اند «شیخ خدمت حضرت حجت علیه السلام رسیده است.

«شیخ از اهالی احساء (نام اقلیمی است در شرق عربستان) در ماه رجب سال 1166 ه ق به دنیا آمد. در سال 1186 ه ق یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود ترک بلد کرد و به منظور کسب معارف عازم کربلای معلی و نجف اشرف شد. و در درس و مجالس بحث مشاهیر علمای شرکت کرد. در درس مرحوم آقا باقر وحید بهبهانی و مرحوم آقای سید مهدی بحر العلوم و مرحوم میر سید علی طباطبائی حاضر گشت، تا آنکه پس از ارائه شرح بر کتاب تبصره، علامه حلی، از جانب مرحوم سید مهدی بحر العلوم و مرحوم آقا سید علی صاحب ریاض و مرحوم شیخ جعفر خضربه اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت نائل گردید.» (بهائیان، سید محمد باقر نجفی، ص 4)

شیخ احمد خود را از مقام اجتهاد بالاتر دانسته و در نوشته های سخن از دیدن امامان و گفتگو با آنان می گفته است. (میرزا احمد تنکابنی، قصص العلماء، ص 37)

«شیخ در سال 1221- در حالی که 54 سال داشت در زمان فتحعلیشاه قاجار و اردا ایران شد و جهت زیارت حرم امام رضا (ع) به مشهد رفت. فتحعلیشاه قاجار چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد اظهار اشتیاق نمود و طی نامه ای او را به سوی تهران دعوت نمود. شیخ هم نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از حد فزونی بخشید. (همان، ص 10-11)

آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی دربار قاجار بهره مندی زیادی داشته است و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی شیخ که می گفت: «هر وقت اراده می کنم به حضورائمه اطهار مشرف می شوم» (همان) چگونه سازش داشته است؟

توجه به این پرسش نیاز به توضیح بیشتری دارد. شیخ احمد احسائی می گوید: «من در اوایل به ریاضت اشتغال داشتم، پس شیعی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند پس من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض کردم که چیزی مرا تعلیم کنی که هر وقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید...» (همان، ص 37)

این سخنان احسائی، جنبه های بارزی از مشرب اورانشان می دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه اونسبت به بعضی از مفاهیم دینی شده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشرداد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هر گاه بر آرای وی ایرادی وارد می شد می گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...» بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سراز شرک و کفر در آورد.

شیخ احمد بعد از ترک تهران به یزد رفت و دو سال در یزد اقامت کرد و بعد به قصد زیارت عتبات عالیات روانه عراق شد. در مسیر راه وقتی وارد کرمانشاه شد و الی کرمانشاه شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه، پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار - به استقبال او آمد و مدتی در نزد شاهزاده توقف نمود.

بعد از اقامت در کرمانشاه رهسپار عتبات شد و چندی بعد آنجا را نیز به قصد مکه ترک کرد. اما در دمنزلی مدینه در گذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعابهای به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احسائی ضروری است. البته مادر صد در شمردن همه شاگردان وی نیستیم.

از معروف ترین شاگردان وی، سید کاظم رشتی است. بعد از فوت شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی که مورد توجه وی بود جای او را گرفت و مجلس درسش را اداره کرد و مکتب شیخیه را هر چه گرم تر به کار انداخت.

حاج محمد کریمخان در مورد جانشینی سید کاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می دارد:

«شیخ جلیل فرموده اند که سید کاظم یفهم و غیر لایفهم، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند اگر دست ما به شما نرسد ما این علم را از که بکنیم فرمودند: بگیرید از سید کاظم، چرا

که او از من علم رامشافهه آموخت و من از ائمه خودمشافهه آموخته ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته اند.» (هدایه الطالبت، ص 71)

مرحوم میرزا محمد تنکابنی که خود در درس سید کاظم حاضر می شد می نویسد:

«در زمانی که در مجلس درس سید کاظم حاضر شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمت از فقهای کرد و سخن درشت بلکه «العیاذ بالله» به فقهاشتم می نمودند.» (میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص 58)

به هر حال سید کاظم رشتی تقریباً 17 سال جانشین شیخ احمد بو و در سال 1259 ه ق چشم از جهان فرو بست. (شیخ گری، ص 194)

عقاید و آرای احسائی:

نشر عقاید احسائی، با اعتراض و انتقاد جدی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری روبه روشد. ذکر همه آرا و اندیشه های شیخ احمد احسائی در اینجا میسر نیست چون در صد دیان و نقد و بررسی افکار شیخ نیستیم. فقط برای آشنایی خوانندگان با شیخ و چگونگی پیدایش بابت مطالبی رایبان می کنیم.

شیخ احمد احسائی، علوم و حقایق رابه تمامی، نزد پیامبر (ص) و امامان علیهم السلام می داند. از دیدگاه او علم به حقایق اشیا با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او معتقد است:

«عقل، آنگاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیه السلام روشنی بگیرد و این شرط، در شناختهای نظری و عملی، یکسان وجود دارد.

درست است که تعقل در اصول و معارف دین، واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیه السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می گیرد. (شرح الزیارة الجامعه، شیخ احمد احسائی فیه کوشش عبدالرضا ابراهیمی، ج 3، ص 217-)

(219 کرمان)

عقیده شیخ احمد احسائی درباره معاد جسمانی

معروفترین رأی احسائی درباره کیفیت معاد جسمانی است و همین نظریه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله ملا محمد تقی برغانی بود.

بدن هورقلیایی:

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های شیخ احمد احسائی «بدن هورقلیایی» است که این بدن در شهر «جابلقا و جابلسا» قرار دارد. او به گمان خود، با این نظریه سه مسئله مهم دینی و عمیق فلسفی را تحلیل نموده است؛ یعنی:

1- معراج جسمانی رسول خدا (ص).

2- حیات امام زمان علیه السلام در طول بیش از ده قرن.

3- معاد جسمانی - را با این عقیده تفسیر کرده و هر سه را از یک باب می‌داند.

اونه تنهازمین محشر را «هورقلیایی» می‌داند؛ (ارشاد العوام، ج 2، ص 151) بلکه معتقد است که امام زمان علیه السلام نیز با بدنی غیر عنصری و تنها هورقلیایی و در شهر «جابلقا و جابلسا» زندگی می‌کند. برای روشن شدن بحث لازم است در ابتدا این واژگان نامأنوس را توضیح دهیم، سپس دیدگاه شیخیه را نقل کرده، آنگاه به نقد و بررسی آن بپردازیم.

واژه شناسی:

عبدالکریم صفی پور می‌گوید: «جابلص» (بفتح باء و لام یا به سکون لام) شهری است به مغرب ولیس و راء ه انسی و جابلق شهری است به مشرق برادر جابلص» (منتهی الارب، ج 1، ص 156)

اماوی اشاره ای به هورقلیان نموده است. در پاورقی‌های برهان قاطع آمده است: «هورقلیا ظاهر از کلمه عبری «هبل» به معنای هوای گرم تنفس و بخار و «قرنئیم» به معنای درخشش و شعاع است. و کلمه مرتب به معنای تشعشع بخار است. (برهان قاطع، ج 4، ص 2391)

شیخ احمد احسائی معتقد است که «هورقلیایی» لغتی سریانی و از زبان صابئین گرفته شده است. (جوامع الکلم، قسمت سیم، رساله 9، ص 1) به احتمال قوی، شیخ احمد به واژه «هورقلیایی»، «جابلقا» و «جابلسا» را از شیخ اشراق گرفته باشد. (فرهنگ فرق اسلامی، ص 266)

قطب الدین شیرازی، تفاوت جابلقا و جابلسا را این گونه بیان می کند: «جابلقا و جابر صانام دوشهر از شهرهای عالم «عناصر مثل» است و هورقلیا از جنس «افلاک مثل» است. سپس هورقلیا، بالاتراست، پس از آن می گوید:

«این نامهار از رسول خدا (ص) بیان کرده است و هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء علیہ السلام بآبادن عنصری نمی توانند و در این عالم شوند.» (شرح حکمه الاشراق، ص 556، ص 517)

عارف بزرگ ملامحمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری که:

بیابنما که جابلقا کدام است جهان شهر جابلسا کدام است

گفته است:

«در قصص و تواریخ مذکور است که جابلقا شهری است در غایت بزرگی در مشرق و جابر ساشهری است به غایت بزرگ و عظیم در مغرب - در مقابل جابلقا را باب تأویل در این باب سخنان بسیار گفته اند. آنچه برخاطر این فقیر قرار گرفته است بی تقلید غیری به طریق اشاره دو چیز است:

یکی آنکه، جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح واقع است که برزخ است میان غیب و شهادت و مشتمل است بر صور عالم. پس هر آینه شهری باشد در غایت بزرگی، و جابر سا، عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت «نشأه دنیوی» در آن جا باشند و صور جمیع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سیئه که در نشأه دنیا کسب کرده اند در آنجا جمع باشند و این برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است و هر آینه شهری است در غایت بزرگی و در مقابل جابلقا است...

معنای دوم آنکه، شهر جابلقا مرتبه الهیه - که مجمع البحرین و جوب و امکان است - باشد که صور اعیان جمیع اشیاء از مراتب کلیه و جزئیه و لطایف و کثایف و اعمال و افعال و حرکات و سکانات در اوست و محیط است «بماکان و مایکون» و در مشرق است؛ زیرا که دریلی مرتبه ذات است و فاصله بینهمانیست و شمس و اقمار و نجوم، اسماء و صفات و اعیان از مشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته اند و شهر جابر سا نشأه و انسانی است که مجلای جمیع خلائق اسمای الهیه و حقایق کونیه است.

هرچه از مشرق ذات طلوع کرده در مغرب تعیین انسانی غروب نموده و در صورت او مخفی گشته است.» (مفاتیح الاعجاز، ص 134)
پس مراد از عالم «هور قلیایی» همان عالم مثال است و چون «عالم مثال» بر دو قسم اول و آخر است، گفته اند: این عالم دارای دو شهر جابلقا و جابر سا است.

عالم مثال دارای دو مرحله است:

اول؛ مثال در قوس نزول که بین غیب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. این عالم را برزخ قبل از دنیای نامند، این مثال را جابلقامی گویند.
دوم؛ مثال در قوس صعود است که بین دنیا و آخرت قرار دارد. سپس از افول و غروب نفس ناطقه از این بدن ظلمانی، نفس وارد عالم برزخ شده و از آن جا به قیامت کبری می رود. این مثال را جابر سا گویند.

معراج پیامبر از دیدگاه شیخ احمد احسائی:

قول به جسد هور قلیایی در تفکر احسائی، تبیین کننده معاد جسمانی به شمار رفته و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه مبنای تبیین مسئله معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته است.

احسائی معتقد است که:

«معراج جسمانی طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال

است. در نتیجه پیامبر اسلام (ص) در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند.» (شیخی گری و بابیگری، مرتضی مدرسی چهاردهی)

در جای دیگری گوید:

«در زمان عروج معارف نبوت حضرت ختمی مرتبت به معراج، جزء خاکی و آبی را به زمین انداخت و جزء هوایی را در کره هوا انداخت

و جزء ناری را در کره نار گذاشت، با همان اجزاء که از فلک تسعه مأخوذ بود به افلاک رفت.» (قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص 47)

این خلاف ضروری دین است چون اعتقاد ما آن است که پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله با همین بدن عنصری و با همان لباسی

که بر تن داشت و با همان نعینگی که در پاداشت به معراج رفت.

دیدگاه شیخ احمد احسائی درباره حیات امام زمان (عج):

شیخ احمد احسائی، امام زمان عج رازنده و در عالم «هورقلیا» می داندومی گوید:

«هورقلیا ملک آخر است که دارای دوشهر جابرسا- که در مغرب قرار دارد- و جابلقا- که در مشرق واقع است- می باشد. سپس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست. اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و بامثالش در مثال و باجسدش در اجساد و باجسمش در اجسام و بانفس خود در نفوس و باروحش در ارواح است.» (جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت 2، ص 103)

«امام زمان علیه السلام، هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هرگاه بخواهد به اقالیم سبعة» تشریف بیاورند، صورتی از صورتهای این اقالیم رامی پوشند و کسی اورانمی شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.» (جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت 3، ص 100)

نقد و بررسی:

- باتوجه به آنچه بیان کردیم معلوم شد که شیخ احمد، اصطلاحاتی را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آنکه به عمق آنها پی ببرد، آنها را به عنوان مشخصه های اصلی آیین و مذهب خود قرار داده است. پیروان مکتب او نیز در توجیه این کلمات به تناقض گویی مبتلا شده اند.

این اصطلاحات در کلمات شیخ احمد و رمز تأویل و باطن گرایی در آنان باعث شد که فرزندان او به نامهای محمد و علی که از عالمان و فرهیختگان بودند به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار بر او و گاهی به تکفیر او مشغول شوند. (روضات الجنات، ج 1، ص 92)

1- تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمین است؛ زیرا اگر مراد آن است که حضرت مهدی علیه السلام در عالم مثال و برزخ- چه برزخ اول و یا برزخ دوم- زندگی می کند، آن چنان که قبر آنان از عالم هورقلیایی دانند، پس آن حضرت حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان در عالم برزخ است و این با حدیثی که می گوید: «لولا الحجه لساحت الارض باهلها» و با حدیث «لولم یبق من عمر الدنيا...» هیچ سازگاری ندارد. بلکه دلیل عقلی می گوید باید غایت و هدف خداوند از آفرینش انسان زمینی، همیشه روی زمین وجود داشته باشد.

علاوه بر این، اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام مثل اعتقاد به تمام مردگان در عالم برزخ است و این عقیده با عقیده به نفی حیات مادی هیچ منافاتی ندارد.

2- این سخن که حضرت مهدی علیه السلام بآبادن هورقلیایی زندگی می کند صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است.

3- شیخ احمد وقتی به شرح زیارت جامع کبیره پرداخته است، چون نتوانسته جمله «ارواحکم فی الارواح واجسادکم فی الاجساد» را به درستی تحلیل کند، دچار این اشتباهات شده است.

4- شیخ احمد احسائی، چون به معنای لذت و الم - که هر دو نوعی از ادراک هستند - توجه نکرده و تنها لذت و الم را مادی پنداشته، خواسته است برای آخرت نیز عذاب و نعمت مادی فرض کند. از این رو گرفتار بدن هورقلیایی شده تا بتواند مشکل آخرت را حل کند. در حالی که اولاً؛ لذت و الم عقلانی، فوق حسی است و ثانیاً؛ لذت و الم عقلانی اخروی را باید با دلیل عقلی و لذت و الم حسی را با دلیل اثبات نمود، نه با این ادعاهای واهی و بی دلیل.

5- نتیجه سخنان شیخ احمد، پیدایش فرقه ضاله باییت و بهائیت و سرانجام، بی دینی به اسم آیین پاک به وسیله کسروی بود و این میدان عمل و نتایج اسفبار سخنان شیخیه، خود محک و ملاک خوبی بر ضعف و سستی این سخنان است.

فرقه های شیخیه:

گرچه پس از درگذشت شیخ احمد احسائی، پیروان او گرد سید کاظم رشتی حلقه زدند و جانشینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سید کاظم، بر سر جانشینی وی اختلاف چندی میان پیروان او به وجود آمد. در این قسمت به طور خلاصه با معرفی مهم ترین مدعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه شیخیه اشاره می کنیم تا کیفیت بستر سازی شیخیه برای پیدایش «بایه» روشن گردد.

الف: شیخیه کریمخانیه:

پس از مرگ سید کاظم رشتی، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریمخان کرمانی» (1225-1288ق) با توجه به موقعیت ویژه ای که داشت مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند.

از ویژگی های برجسته ای که او داشت، یکی نزدیکی وی به استادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیر الدوله، پسر عمو و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. وی از دوستان شیخ احمد احسائی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمی داشته است. از این رو، محمد کریم خان با عنایت به این موقعیت ویژه توانست برای این فرقه، جایگاه محکمتری فراهم کند و به تبلیغ آن پردازد.

طرفداران محمد کریم خان به «شیخیه کرمانیه» معروفند و به فرقه «کریمخانیه» نیز خوانده می شوند.

ب: شیخیه «باقریه»

فرقه «باقریه» از فرقه «شیخیه»، پیرو میرزا محمد باقر خندق آبادی درجه هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد.

وی نماینده حاج محمد کریم خان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت.

میرزا محمد باقر که دارای تألیفات چندی است، از کرمان با میرزا ابوتراب از مجتهدان «شیخیه» و طایفه نفیسی های کرمان وعده ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان پیروانی یافتند و سلسله «باقریه» در همدان تشکیل دادند. (فرهنگ فرق اسلامی، ص 97-98)

ج: شیخیه «آذربایجان»

در آذربایجان-ایران-عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسائی پرداختند. سه طایفه مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارتند از:

1- خانواده حجه الاسلام:

بزرگ این خاندان، میرزا محمد ماقانی، معروف به حجه الاسلام (1269ق) است. او نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بود و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز شد. «حجه الاسلام» سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان تبریز به شمار می رفتند و به لقب «حجه الاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشد او، میرزا محمد حسین حجه الاسلام (م 1313ق) نام داشت و نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود.

فرزند دوم او، محمد تقی حجه الاسلام (1247-1312ق) نام داشت. وی طبع شعر داشت و «نیر» تلخیص می کرد. «دیوان اشعار» او هم نشر یافت.

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل (م 1317ق) نام داشت، که از شاگردان میرزا محمد باقر اسکویی بود. (برای توضیحات بیشتر خاندان حجه الاسلام به لغت نامه دهخدا، ج 9، ص 320-325 مراجعه شود.)

2- خاندان «ثقه الاسلام»:

دومین طایفه شیخی آذربایجان، خانواده «ثقه الاسلام» اند. میرزا شفیع تبریزی معروف به «ثقه الاسلام» بزرگ این خاندان است از شاگردان شیخ احمد احسائی بود.

3- خاندان «احقاقی»

سومین طایفه شیخی آذربایجان، خاندان «احمقاقی» اند، بزرگ این خانواده، میرزا محمد باقی اسکویی (1230-1301ق) از مراجع تقلید و دارای رساله علمیه بود. (فرهنگ فرن اسلامی، ص 35)

بدعت رکن رابع:

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیه اعتقاد به «رکن رابع» است. (بررسی عقاید و ادیان، ص 463-466)

مقصود از رکن رابع، آنان است که در میان شیعیان، شیعه کاملی وجود دارد که واسطه فیض میان امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - و مردم است.

آنان، اصول دین را چهار تاملی دانند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقایدنمی شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوت، خود مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است لزومی ندارد که دواصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم.

این عقیده برخلاف عقاید شیعه است و مسلمانان به طور عموم، معاد را از اصول دین می دانند.

طرح «رکن رابع» موجب اختلاف و انشعاب شیخیه و پس از اندکی دستاویزی برای ادعای جدید به نام «باییت» شد.

ادعای «باییت» از سوی یکی از شاگردان سید کاظم رشتی صورت گرفت که خود سر آغاز فساد بزرگ میان مسلمانان به شمار می رود.

«شرح حال میرزا علی محمد باب بنیانگذار فرقه باییت»

فرقه «باییه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. باییه او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» هم لقب داده اند.

وی در اول محرم سال 1235 هجری مطابق با 13 اکتبر 1819 میلادی در شیراز به دنیا آمد. پدرش سید محمد رضا شیرازی که به خاطر شغل بزاز، سید محمد رضا بزاز می گفتند. پدر در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت و از آن پس سید علی محمد، تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود به نام سید علی درآمد. (لغت نامه دهخدا، ج 32، ص 9)

سید علی محمد در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء-بیت العباس- فعلی شیراز واقع بود فرستاده شد و سالیان دراز در نزد شیخ درس خواند و نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت. (بایب گری و بهائی گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص 42)

با این حال، پیروان باب سید علی محمد را درس نخوانده معرفی می کردند تا به اصطلاح او را امی قلمداد کنند و با این ادعا بتوانند معجزه بودن سخنان و کلماتی را که از زبان او جاری شده، ثابت نمایند و همه را آیات و وحی خدا بدانند. ولی مدارکی که از کتب خود آن نهاد در دست است نشان می دهد که سید علی محمد مدتی به مکتب برای تحصیل و درس خواندن رفته است.

مدارک به مکتب رفتن میرزا علی محمد باب

در اینجا به چند نمونه از مدارک به مکتب رفتن میرزا علی محمد اشاره می کنیم.

1- نبیل زرنندی، در تاریخ خود می گوید:

«خال-دائی-حضرت باب ایشان را برای درست خواندن نزد شیخ عابد برد. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای اینکه به میل خال بزرگوارش رفتار کنند به مکتب شیخ عابد رفت. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به شمار می رفت.» (تاریخ نبیل زرنندی، اشراق خاوری، ص 64، مطالع الانوار، ص 59)

2- احمد یزدانی، مؤلف «نظر اجمالی در دیانت باب و بها» می نویسد:

«سید علی محمد در شب اول محرم 1235 قمری مطابق با 20 اکتبر 1819 میلادی در شیراز به دنیا آمد. از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات در یکی از مکاتب شیراز و اشتغال به تجارت در عنفوان شباب، در شب پنجم جمادی الاولی سال 1260 ه مطابق را 23 ماه مه 1844 میلادی در شیراز برای جناب ملاحسین بشرویه ای اظهار امر و بیان بعثت خود را فرمود.» (احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت، باب بهاء، ص 9، چاپ پل کپی)

3- جالب اینکه خود میرزا علی محمد باب در صفحه 25 بیان عربی (این کتاب در کتابخانه های گلپایگانی، مرعشی، و دفتر تبلیغات بخش کتب ضاله موجود می باشد.) در سطر 13 به یاد دوران تحصیلش می افتد و می گوید:

«یا محمد معلمی فلا تضرینی قبل ان یقضی علی خمسہ سنہ ... و اذا ارادت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس ولا تضر بعلی

الحم الا و ان تحل بینهما سترافان ادیت تحرم علیک زوجک تسعه عشر یوما.»

«ای محمد! آموزگارم! مراقب از آنکه پنج سال بر من در مکتب تو بگذرد زن و اگر خواستی بزنی از پنج ضربه تجاوز نکن

و بر گوشت مزین مگر آنکه بین گوشت و وسیله زدن پارچه ای قرار دهی. اگر از این تجاوز کرد، نوزده روز همسرت تو بر تو حرام است.»

بعید نیست که مخاطب «باب» در این عبارت «یا محمد معلمی...» همین شیخ محمد عابد باشد که در شیراز به مکتب رفته بود.

مدارک دیگری هم وجود دارد که نیاز به ذکر نیست، چون درس خواندن سید علی محمد باب از مسلمات است.

سیدعلی محمدباب در بوشهر:

سیدعلی محمدپس از خروج از مکتبخانه و پیدایش روحیه شیخی گری در او، علاقه و میل شدیده مطالب عرفانی و ریاضت پیدا کرد و در سن 19 سالگی همراه دایی خود، سیدعلی، برای تجارت به بوشهر مسافرت کرد.

او در بوشهر به ریاضت و به اصطلاح تسخیر شمس می پرداخت و با سربرهنه به پشت بام رفته و در برار تابش سوزان و داغ آفتاب در بوشهر به خواندن اوراد و اذکار مشغول می شد.

نبیل زرندی در تاریخ خود می نویسد:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر که بودند وقتی که هوادر نهایت درجه حرارت بود چند ساعت به بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت درجه حرارت باومی تایید و لکن هیکل مبارک قلبا به محبوب واقعی متوجه بود» (تاریخ نبیل زرندی، اشراق خاوری، ص 66)

سیدعلی محمدباب، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش به ریاضتهای سخت و بی فایده مشغول گردید. وی در ایامی که در بوشهر به تجارت می پرداخت کم دست از آن کشید، و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه غیر شرعی که شیوه در اویش و صوفیه بود، در سرش افتاد. لذا به ریاضتهای غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فریای پرداخت.

شاید از همین رو باشد که بعضی گفته اند: انجام دادن ریاضتهای سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گشت.

«از همان سنین نوجوانی علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود به کارهای متعارف دست می زد و طبیعتا خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» که رمالان و افسونگران نادان و حرفه ای جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می بردند سخت علاقه مند و پایبند بود. گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جن و یاتسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می پرداخت؛ چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب بر بالای بام می ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می نمود. (همان مدرک)

بنابراین، وی گذشته از دل‌بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاست کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر در بام خانه روبه خورشید، اورادی می‌خواند. این وضعیت، تأثیر زیادی در روحیه او باقی گذاشت و زمینه انحراف اعتقادی او را فراهم ساخت.

مسافرت به کربلا:

سیدعلی محمد شیرازی که در غیاب، شیفته سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و در مدت توقف خود در کربلا در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی درآمد و مورد توجه استادش قرار گرفت.

«وی در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به رویش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احمد احسائی هم آگاهی یافت.» (اسرار الآثار خصوصی، فاضل مازندرانی، ج 1، ص 192-193)

سیدعلی محمد شیرازی، در سال 1257 هـ ق به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می‌یافت کتابهای دینی را مطالعه می‌کرد. به گفته خودش: «ولقد طالعت سنابرق جعفر العلوی وشاهدت بواطن ایاتها» (ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج 3، ص 479، کتاب در مصر به چاپ رسید).

همانا کتاب «سنابرق اثر سید جعفر علوی را خواندم و بواطن آیاتش را مشاهده کردم.

ماجرای پیدایش فرقه «بایه»

ادعای «بایت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیارفت و سیدعلی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه در قسمتهای قبل گفته شد «شیخیه» در معارف دینی فقط به چهار رکن اعتقاد دارند:

1- توحید؛ 2- نبوت؛ 3- امامت؛ 4- اعتقاد به شیعه کامل (رکن رابع) که نیابت خاصه امام زمان علیه السلام مخصوص اوست.

آنان برخلاف اعتقاد فقیهان و محمد ثانی شیعه، معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نواب چهارگانه 1- عثمان بن سعید عمروی؛ 2- ابوجعفر محمد عثمان؛ 3- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ 4- ابوالحسن علی بن محمد سمیری؛ مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصه مفتوح است.

شیخیه، شیخ احمد و سپس سید کاظم رشتی رانایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه می دانستند. «بعد از مرگ سید کاظم رشتی در سال 1259 یا 1260 ه ق، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی شیعه کامل) خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی از قبیل ملاحسین بشرویه، ملاعلی بسطامی، حاج محمدعلی بارفروشی، آخوند ملاجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی آقاسید حسین یزدی، ملاحسن بجستانی، ملا بشیر، ملا باقر ترک، ملا احمد ابدال و... چهل روز در کوفه به سربردند و در صد دبر آمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. همه این افراد، پیش از آنکه از هم جدا شوند هم پیمان وهم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده (چون گفته بود که بعد از من امام زمان علیه السلام ظهور خواهد کرد) موفق شدند، نتیجه تحقیقاتشان را به اطلاع هم بدهند.

«از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و... بودند. این امر، سببی اختلاف و پراکندگی در فرقه شیخیه گردید.

در این میان، ملاحسین بشرویه، که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سیدعلی محمد شیرازی شده بود، قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد». لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه ای صورت نگرفت». بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحق سید کاظم رشتی، سیدعلی محمد شیرازی است.» (همان، ص 51 این جریان در نسخ التواریخ (بخش قاجاریه) ج 3 با تفصیل بیشتری آمد).

با انتشار این مطلب عده ای از فرقه شیخیه که با این نوع ادعا مانوس بودند به سیدعلی محمد شیرازی گرایش بیشتری نشان دادند و وی هم در سال 1260 ه ق در سن 25 سالگی جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

پس از جانشین شدن سیدعلی محمدشیرازی در سال 1260 ه ق وی فرصت را غنیمت شمرد و از استقبال عده ای از شیخیه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملاحسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرفی کرد.

وی بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی وابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می گفت: «مردم باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف بر اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.»

ادعای سیدعلی محمدشیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف شد تا آنکه در مدت پنج تاشش ماه، هجده تن که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند، پیرامونش را گرفتند. این هجده نفر عبارتند از:

1- حاجی ملا محمدعلی بارفروشی (ملقب به «قدوس»);

2- ملاحسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»);

3- آقامیرزا محمد باقی;

4- آقا محمد حسن (برادر باب الباب);

5- ملاعلی بسطامی;

6- قره العین طاهره;

7- شیخ محمد ابدال;

8- آقا سید حسین یزدی;

9- میرزا محمد و روضه خوان یزدی;

10- سعید هندی;

11- ملا محمد خوبی;

12- ملا خدا بخش قوچانی;

13- ملاجلیل ارومی؛

14- ملاباقر تبریزی؛

15- ملایوسف اردبیلی؛

16- میرزاهادی قزوینی؛

17- میرزاحمدعلی قزوینی؛

18- ملاحسین بجستانی؛ بعدها، سیدعلی محمدشیرازی آنان را حروف «حی» نامید. (1- الکواکب الدریه فی مائرا البهائیه، عبدالحسین

آیتی، ج 1، ص 43. این کتاب در سال 1342 هجری قمری در مصر چاپ شد. مؤلف بعد از آنکه از فرقه ضاله بهائیت روی گردان شد برای این

کتاب و عقیده سابق خود ردیه ای نوشت به نام کشف الحیل در چهار جلد نشر یافت.)

این گروه باتمام نیروی خود به تبلیغ از بابیت می پرداختند.

ان شاء الله در بخش دوم، در خصوص برخورد علما و سران قاجار و عاقبت سیدعلی محمد باب به طور مشروح بحث خواهد شد.

حروف حی (که مطابق حروف ابجد، 18 می باشد) همان 18 نفر بالا هستند که در مدت پنج شش ماه اول به سید گرویدند و از طرف وی

مورد نهایت تکریم و تجلیل واقع شدند و مقامات معنوی روحانی بلندی برای آنان تثبیت کرده است.

«شرح حال قره العین، مبلغ بابیت»

«نام اصلی قره العین، زرین تاج است. وی دختر ملامحمد صالح مجتهد قزوینی است که در قزوین در سنه 1320 ق متولد شد. زرین تاج

بسیار زیبا بود و اندام بی نظیری داشت و در عین حال شهرت طلب و هوسباز بود. او نزد پدرش ملا صالح و عمویش ملامحمد نقی مجتهد (که

بعدها بابی ها او را کشتند و لقب شهید ثالث گرفت) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان

سید کاظم رشتی به شمار آمد. (بابی گری و بهائیت گری، محمد محمدی اشتهاردی.)

«این زن باپسر عموی خود ملامحمد امام جمعه، پسر ملامحمد تقی شهید، ازدواج کرد و از او دارای فرزند شد. طولی نکشید که در سال 1259 هـ ق در سن 29 سالگی، شوهر و فرزندان و خانه خود را ترک کرده و به عنوان اینکه دستش به استادش سید کاظم رشتی برسد به سوی کربلا روانه شد. ولی وقتی به کربلا رسید سید کاظم فوت نمود. لذا در آنجا با شاگردان سید کاظم تماس داشت.

یک عده از افراد هوس باز دورش را گرفتند و ایشان برای آنها کلاس درس تشکیل داد و بعد توسط ملاحسین بشرویه ای به حضرمیرزا علی محمد باب راه یافت. (همان)

کار این زن به جایی رسید که در تبلیغ خود، «گاهی به نام خود، مردم را دعوت می کرد و گاهی به نام سید علی محمد شیرازی.» (مکاتیب عبدالباها، ج 2، ص 254)

بی عفتی های این زن شوهر دار و تماس های نامشروع وی با افراد گوناگون، موجب شد که حاکم بغداد او و اطرافیان را از بغداد بیرون کند. (بیان بی شرمی ها و بی عفتی های این زن مایه شرم است، برای آگاهی بیشتر به کتاب های که در ردهبائی نوشته شده است رجوع شود.)

قره العین بعد از سه سال جدایی از شوهر و فرزندان، به ایران بازگشت و به ناچار وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد که مورد اعتراض پدر و عمومیش قرار گرفت حتی او را در خانه حبس کردند تا بایان با او تماس پیدا نکنند.

«ملا محمد تقی عموی قره العین، پیروان مذهب شیخیه را کافر می خواند و علیه بایان سخنرانی می نمود. لذا بایان نقشه قتل ملا محمد تقی را مطرح کردند و او در حالی که در نیمه شبی برای ادای نماز شب وارد مسجد شده بود با چند ضربه که به گردن او زدند به شهادت رساندند.» (بابی گری و بهائی گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص.)

اعدام قره العین:

بابی های قزوین که به هیچ وجه حاضر نبودند قره العین را از دست بدهند، با او و بابی های تهران و شهرستان های دیگر و از جمله حسینعلی بهاء و یحیی ازل و... به طرف خراسان رهسپار شدند. ولی در شاهرو و بعد از ای از بابی ها که از ترس مردم

مشهد از مشهد فرار کرده بودند، در منطقه بدشت (بعد از باره آن توضیح خواهیم داد.) در نزدیکی شاهرود ملاقات کردند و واقعه بدشت پیش آمد. سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه، قره العین وعده ای دیگر دستگیر و به اعدام محکوم شدند. (محاكمه و بررسی باب بهاء دکترا م ت ج 1، ص 90. این جریان بطور کامل آمده است.) سیدعلی محمدباب، علاقه مفرطی به قره العین داشت و هنگام نوشتن «احسن القصص» در اغلب سوره های آن کتاب، چند آیه بی اختیار در حق او نوشته است.

به عنوان نمونه در سوره 76 می گوید:

«یا قره العین ان الله قد اختیارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل الله العلی.»

«ای قره العین خداوند تو را برای من برگزید، آنچه رابه تو از سوی خدای تعالی وحی می شود گوش فراده.»

افتضاح واقعه بدشت:

بدشت محلی است نزدیک شاهرود که عده ای از پیروان میرزا علی محمدباب در آنجا به عنوان جشن برای نسخ شدن اسلام و استقلال شروع - بیان - اجتماع کردند. در این جشن هرزگی و بی عفتی هایی از جوانان و به خصوص قره العین بروز کرد که انسان از نوشتن آنها شرم می کند. کار به جایی رسید که بعضی از ساده لوحان که به راستی سیدعلی محمدباب را امام زمان می دانستند با دیدن این منظره رسوایی، بریدند و دیگر برگشتند.

اشراق خاوری، ماجرای بدشت را نقل کرده است که به طور خلاصه چنین است:

«در نزدیکی شاهرود امروز بدشت معلوم و مشهور است... باری جمال مبارک حسینعلی، جمعی از اصحاب را که بالغ بر 81 نفر بودند مهمان کرده و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود.

یکی اینکه برای استخلاص حضرت اعلی «محمدعلی باب» از حبس ما کو مشورت کنند و دیگر آنکه، بنا بود استقلال شرع - بیان سیدعلی محمد و نسخ شریعت اسلام ابلاغ شود.

تمام جمعیت در دوره توقفشان، در بدشت مهمان بهاءالله بودند هر یک از اصحاب بدشت به اسم تازه ای موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک-حسینعلی- به اسم «بهاءالله». باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه القامی شد. یاران نمی دانستند این تعبیرات از طرف کیست؟... معدودی هم در آن ایام به مقام بهاءالله عارف بودند و می دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است. ناگهان حضرن طاهره- قره العین- بدون حجاب با آرایش وزینت به مجلس ورود فرمودند. حاضرین که چنین دیدند دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند؛ زیرا آنچه را منتظر نبودند می دیدند... عبدالخالق اصفهانی دستمالی را در مقابل صورت گرفت و از مقابل طاهره فرار کرد و فریاد زنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند؛ از او تبری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند... (اشراق خاوری، توقیع منبع مبارک، ص 84 برای اطلاع بیشتر، ر.ک، دانشنامه جهان اسلام، ج 1، ص 18)

کار افتضاح به جایی رسید که فاضل لنکرانی می گوید:

«ملاحسین بشرویه ای از نخستین پیروان باب که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت در بدشت نبود، همین که واقعات مذکور به سمعش رسید گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آن جا را با شمشیر کیفر می نمودم.» (فاضل لنکرانی، ظهور الحق، بخش سوم، ص 110)

محمدعلی بارفروش (بارفروش، نام قدیم شهر بابل می باشد)، وقتی دید حضور قره العین بدون حجاب و با آرایش وزینت در جمع مردم موجب اختلاف می شود لذا عباى خود را بر سر او گذاشت و او را از صحنه بیرون برد.

بعد از واقعه بدشت محمدعلی بارفروش به اتفاق قره العین به سمت مازندران حرکت می کنند. از مهمترین وقایع این دوره رویداد «قلعه شیخ طبرسی» در مازندران بود، که به رهبری ملامحمدعلی بارفروش به وجود آمد.

در این آشوب، آنان قلعه شیخ طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در اطراف قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده و به قتل و غارت ایشان پرداختند. به گونه ای که یکی از بایان می نویسد:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصدوسی نفر را به قتل رسانیدند، تتمه فرار نمود. ده را حضرت اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند. (حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، ص 162، لیدن)

در این زمان، سعیدالعلماء مازندرانی در بابل حکم ارتداد و تکفیر این گروه داد و مردم علیه آنان قیام نمودند و با کمک قوای دولتی بر آنان پیروز شدند و با کشته شدن ملا محمد علی بار فروش در جمادی الثانی 1265 ق فتنه بایبان در مازندران فروکش کرد.

جمع بندی:

از دیدگاه بنده هر انسان عاقل و دارای اندیشه و فکرو به دور از هر گونه تعصب، وقتی این وقایع و اعمال وحشیانه این گروه را در قلعه طبرسی، زنجان، تهران و... به دقت مورد مطالعه قرار دهد و دیدگاه قره العین را به عنوان یک مبلغ بایبیت تحلیل کند، به پوچی این گروه پی می برد و متوجه می شود که دست استعمار در پشت این گروه هست که ان شاء الله در بخش دوم از آن سخن خواهیم گفت. دلیل بر مدعی ما، برگشت گروه زیادی از طرفداران این فرقه به دامن اسلام (همانند، آیتی و...) می باشد.

از بابی گری تا بهائی گری:

گزارش منابع بابی و بهائی نسبت به جانشینی علی محمد باب، یکسان نیست. میرزا جانی کاشانی (نقطه الکاف، چاپ ادوار دبرون، ص 238-244) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش به نوشته های «میرزا یحیی» که در آن ایام به «باب» رسیده بود اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه هاسرور شد و سپس وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و در آن «نص به وصایت و ولایت فرمود.»

«کنت دوگ، بینو» وزیر مختار فرانسه در ایران نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایبان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین «باب» دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابی هانیز آن را پذیرفتند. (همان، مقدمه برون، ص 18، لدی لب)

امانیل زرنندی در تاریخش چنین می گوید:

«از یک سیاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه ای به برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد و او بی درنگ پاسخ

داد. در این پاسخ به میرزایحیی توصیه شده بود که در سایه بادر بزرگ ترقار گیر و در آن (کوچک ترین اشاره ای به مقام موهومی که میرزایحیی و اتباعش قایل بودند، وجود نداشت.) «تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص 419، 422»

عبدالبهافر زند میرزا حسینعلی، در مقاله شخصی سیاح (مقاله سیاح، عبدالبهاء، ص 67-68) از زبان موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحی های میرزا حسینعلی بوده است (که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء محفوظ از تعرض ناس ماند.)

ادوارد برون صورت توقیع باب را در تنصیص به وصایت صبح ازل از متن خط علی محمد باب استنساخ کرده و در کتاب نقطه الکاف منتشر کرد:

«الله اکبر تکبیرا کبیراً»

«هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر اللع للعالمین من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدون ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم.» (نقطه الکاف، مقدمه ادوارد برون، ص 19، له-لد)

«خدا از هر چیز بزرگ تراست، این نامه ای است از طرف خدای میهمن و قیوم به سوی خدای میهمن و قیوم. بگو همه از خدا آغاز شده اند و همه به سوی خدا بازگشت می کنند، این نامه ای است از علی قبل از نبیل یعنی علی محمد- که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق بانام وحید (صبح ازل) است بگو همه از نقطه بیان ابتدای شونند. ای نام وحید حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن پس تو در راه حق بزرگی هستی.»

نکته قابل توجه:

همان طور که ملاحظه فرمودید از این وصیت نامه استفاده می شود که دو خدا در عالم است:

1- خود سید علی محمد.

2- میرزایحیی صبح ازل.

به هر حال بعد از اعدام باب، سران بابی به همراه گروهی بایبان به بغداد فرار کردند و در حدود یازده سال (1269-1280) در آنجا به تبلیغ پرداختند، ولی اظهار تنفر علما و مردم نسبت به آنها و شکایت به دولت ایران موجب شد که دولت ایران از سلطان عثمانی - عبدالعزیز - که در آن زمان بر عراق هم حکومت می کرد، تقاضا کند که بابی ها جمع شده در بغداد را به جای دیگر تبعید کند.

سلطان عثمانی دستور تبعید بابیان را به استامبول صادر نمود و حدود چهار ماه در آنجا اقامت کردند.

اما برای رفع کشمکش بین دو برادر - میرزا حسینعلی بها و صبح ازل - دولت عثمانی چاره ای ندید جز اینکه آنها را از هم دیگر جدا کند.

عبدالحسین آیتی در این باره می گوید:

«حسینعلی ربا 73 نفر از پیروانش به شهر عکا از شهرهای فعلی اسرائیل در فلسطین و میرزایحیی ربا 30 نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد.» (عبدالحسین آیتی، الکواکب الدریه، نقطه الکاف، مقدمه ادوارد برون، ص 23، م-م)

سرانجام بامرگ میرزایحیی - صبح ازل - در تبعیدگاه قبرس، جانشینی او از باب به پایان رسید و برادرش حسینعلی بها - در شهر عکا، فرقه ضاله بهائیت را به وجود آورد.

شرح حال حسینعلی بهاء بنیانگذار فرقه ضاله بهائی:

میرزا حسینعلی (ملقب به بهاء) فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی معروف به میرزا بزرگ در اول شوال سال 1233 ق در تهران متولد شد. خاندان او از دهکده ای کوهستانی کوچک به نام تاکراز نور مازندران می باشند.

میرزا حسینعلی، ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل نموده و با عرفا و فضلا و نویسندگان (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشته است.

وی پس از چندی به حلقات درویشان پیوست و مانند آنها، زلف و گیسوی بلند گذاشت و جبه و کلاهی ترتیب داد. پس از آنکه آوازه دعوت سیدعلی محمد باب انتشار یافت، میرزا حسینعلی دعوت او را شنید و به سلک اصحاب او درآمد. وی که در آن زمان 27 سال سن داشت به تبلیغ و ترویج بابت پرداخت و بار تباطی که با سفارتخانه های خارجی داشت در هنگام ضرورت به سید باب کمک می کرد.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، بعد از تبعید میرزا حسینعلی بهاء به عکا، ایشان در آنجا دعوی خود را آشکارا اعلام کردند که «من یظهره الله» که باب وعده داده بود من هستم.

«باب» در کتاب بیان از «من یظهره الله» زیاد حرف ادوار دبرون در مقدمه کتاب نقطه الکاف چنین بیان می کند:

«من یظهره الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می شود مگر کسانی که به او ایمان آورند. هر کسی به او ایمان آورده خدا ایمان آورده است، حروف بیان اگر داخل در کتاب او شدند از نارنجات یافتند و الا ثمر نمی بخشد ایشان را بقای در بیان...» (نقطه الکاف، مقدمه ادوار دبرون، ص 17، لب-لا)

بعد از ادعای «من یظهره الله» عده ای در اطرافش جمع شدند، وقتی احساس کردند دعوت او مؤثر افتاد، نوع دعوتش را در مراحل مختلف زمانی تغییر داد پس از ادعای «من یظهره الله» و «مهدویت، ادعای «رسالت و شاریت»، و بالاخره دعوی «خداوندی» نمود.

ان شاء الله در بخش سوم به طور کامل این دعاوی را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

میرزا حسینعلی بهاء، در سال 1892 میلادی، بعد از سالها سکونت در عکابه اسهال خونی مبتلا شد و در گذشت و در همان جابه خاک سپرده شد.

بعد از میرزا حسینعلی بهاء فرزند بزرگش «عباس افندی» که به لقب «عبدالبها» ملقب شد - جانشین پدر و بعد از ایشان نوه دختری میرزا حسینعلی بهاء؛ یعنی شوقی افندی، رهبری بهائیان را در دست گرفت. ان شاء الله در بخش دوم، قسمت «انشعابات در بهائیت» به طور کامل در این خصوص خواهیم کرد.

«نتیجه گیری و جمع بندی از بخش اول»

بشر در پی نیاز فطری خود به پرستش و ارتباط با عالم معنا که بعد روحانی و انسانی او را تشکیل می دهد، علاوه بر دعوت های آسمانی و ظهور ادیان الهی که توسط پیام آوران وحی از سوی خدای یکتا دریافت می کرده، همواره شاهد رویش و بروز مذاهب و فرقه هایی غیر آسمانی و به تعبیری دست ساز بشر بوده است، که یا نتیجه انحراف ادیان ناب بوده، یا بانگیزه های نفسانی و شیطانی عده ای رخ می داده، یا از جهل و خرافات افراد سر می زده است.

مذهب سازی و همراه کردن عده ای بامقدسات ساختگی و موهومات، امر جدیدی نیست. بلکه همیشه به میزان جهل و ناآگاهی مردم، بین آنان رواج داشته است. وجود بی شمار فرق مذهبی در گذشته و حال که صدها نمونه از آنان تاکنون جز نامی در تاریخ ندارند و موجب تمسخر و تعجب نسل کنونی است، نتیجه همین گرایشها بوده است.

این آمادگی در بشر، معمولاً دستاویز سوء استفاده شیادان و استعمارگران در صدهای اخیر نیز بوده است.

البته بالا رفتن آگاهی بشری و بردن به پوچی و فریب مذهب نماها و مسلکهای ساختگی، سبب شده تاشیوه استعمار تغییر کند و به جای دین سازی به ایجاد انحراف در ادیان بزرگ الهی و مورد ایمان و اعتقاد مردم دست زند و بواجدا سازی و تحریف برخی از احکام و آیین یک دین، تلاش در شبیه افکنی و چند چهره کرده آن (قرائتهای جدید از دین) بنماید، که نتیجه آن سردرگمی و سست شدن اسمان به متدینین نسبت به اعتقادات احکام و اخلاقیات می باشد فکه خودیأس و ناامیدی وجدایی از دین می باشد.

ظهور فرقه هایی چون قادیانی گری، شیخی گری، صوفی گری، بابی گری، بهائی گری، وهابیت، آقاخانی گری، کسروی گری و... حاصل تلاشهای دهه های اخیر استعمار در میان مسلمین بوده است.

یکی از مذاهب دست سازی که با اهداف انحراف در دین اسلام و ایجاد تفرقه میان شیعیان توسط استعمارگران در ایران پا گرفت، بابیت است که پیام آن بهائیت می باشد. علی رغم تلاشهای جهانی و سرمایه گذاری فراوان و به کارگیری عناصر داخلی، بحمدالله با گذشت زمان و آگاهی مسلمانان و فاش شدن رازها و اهداف ضد خدایی این فرقه و روشدن دست بیگانگان از جمله روسیه تزاری، صهیونیستها و رژیمهای آمریکایی و بالخصوص انگلیس (در بخش دوم فصل دوم به طور مبسوط نقش استعمار را بیان خواهیم کرد)، فریب خوردگان گروه گروه اظهار ندامت کرده و به دامن اسلام بازگشته اند.

بیشترین فرقه هایی که از مکتب شیعه سر بر آورده اند، به نوعی از ایمان مردم به زنده بودن و حاضر بودم امام زمان علیه السلام و انتظار ظهور آن حضرت سوء استفاده کرده اند. به طوری که از آغاز غیبت پیوسته افرادی ادعای مهدویت و بابیت را داشته اند.

حال آنکه امام زمان علیه السلام تا سال 329 ه ق حدود هفتاد سال تنهابه واسطه چهار نایب خاص (نواب اربعه) مردم را امامت و رهبری می کردند. شش روز قبل از وفات آخرین نایب خاص، «علی بن محمد سمری»، دستخطی را به او دادند که در جمع شیعیان قرائت کرد. متن

آنکه تعیین کننده وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری می باشد چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ای علی بن محمد سمری، خداوند به برادران دینی تواجرو پاداش دهد، تو از امروز تا شش روز دیگر بیشتر زنده نیستی، پس کارهای خود را جمع و جور کن و آماه سفر آخرت باش. به کسی وصیت نکن که پس از تو نایب و قائم تو شود. غیبت کامل فرار سید. دیگر ظهوری نیست تا هنگامی که خداوند متعال اجازه ظهور دهد و این امر رخ نمی دهد مگر پس از مدت زمانی بسیار طولانی، زمانی که قساوت قلب مردم زیاد شده و زمین سرراز ظلم و بیاد پر گردد، به زودی بعضی از شیعیان من در آینده می آیند و ادعای کنند که مرادیده اند. آگاه باشید که کسی قبل از خروج سفیانی و قبل از شنیده شدن صیحه آسمانی چنین ادعا کند دروغگو و تهمت زننده است. (امین الاسلام، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص 417)

همان طوری که ملاحظه می فرمایید امام زمان علیه السلام با صراحت تمام کسانی را که ادعای باییت و نیابت امام زمان علیه السلام نمایند، دروغگو و تهمت زننده معرفی کرده است اما هر از گاهی عده ای با انگیزه های مختلف ادعای باییت امام زمان علیه السلام نمودند.

ادامه مطلب در بخش دوم کتاب ارائه شده است

www.bahaismIran.com

ملحقات

1- اصول دوازده گانه و نقد آنها

2- نامه شخص متبری از بهائیت به عنوان (تقدیم به شما)

3- نظر مراجع

4- منابع و کتاب شناسی

اصول دوازده گانه

از جمله مطالب و هنرنمائیهای میرزا حسینعلی که پسر بزرگش عباس افندی آن را شرح کرده و به نام پدر در آمریکای شمالی در سال 1912 میلادی گفته است در جزوه ای به نام «رساله دیانت بهائی» در سال 1326 شمسی چاپ شده «تعالیم دوازده گانه» است که آن را باب آب و تاب بیان می کنند.

این اصول دوازده گانه یک جمله تازه ای ندارد و به اندازه ای سخنان بی نظم و سست است که ارزش نقل و پاسخ ندارد لکن چون بهائیهاروی آن مانور می دهند و در دهنها افتاده به طور مختصر در این قسمت کتاب اشاره می کنیم.

1- وحدت عالم انسانی:

(یعنی، جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند، بندگان یک خداوندند و پرورده ی حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوایف و ملل خود را برابر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمرش جز واحدشمرند زیرا جمیع سلاله ی حضرت آدمند و لالی یک صوف)

نقد:

بله، چنین است لکن چرا آقای بهاء به برادرش - یحیی صبح ازل را گوساله نامید با آنکه فرزند یک پدرند. حیوان و درنده می نامد، و پیروانش را غنم الله خطاب می کند؟ چرا جناب بهاء و عبدالبهاء شوقی افندی و دیگران آنچه را که می گویند عمل نمی کنند؟ آنها که به اصطلاح رهبر هستند و داعیه ی پیامبری دارند چرا به گفته هایشان عمل نمی کنند؟ چرا اینگونه حرفهای زشت و رکیک را بر زبان جاری می کنند؟ و ده‌ها چرای دیگر...

2- تحری حقیقت:

«باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلید باقی است وحدت عالم انسانی مختل است پس چرا باید تحری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود.

نقد:

تحری حقیقت یعنی چه؟ دست از تقلید بکشند چه کنند؟ آیا بهائیان مقلدان نیستند و او که همه مردم را کور و کور و جاهل می خواند چگونه امر به جستجوی حقیقت می کند؟ او که اختیار بشر را به نام - بیت العدل - هر روز به دست عده ای بی اعتقاد به همه چیز داده چه تحری حقیقت و چه ترک تقلیدی؟

3- اساس جمیع ادیان الهی یکی است:

یعنی جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت این است که تقلیدی به میان آمده آداب و رسوم و زوایدی پیدانشده این تقلید از انبیان است. این حادث است بدعت است چون تقلید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان را تحری کنیم یقین است که متحد شویم.

نقد:

اساس دین حقیقت است یعنی چه؟ هرگاه آداب و رسوم انسان از انبیان است پس آنها چه داشته اند؟ جناب بهاء تقلیدی را که باید دور بی اندازیم کدام است؟ اگر این آداب و رسوم زوائد بدعت است شما چه چیز تازه ای که بیرون از این آداب و رسوم است آورده اید که مردمان را به آن دعوت می کنید نشان دهید. شما چه چیز تازه ای دارید که مایه افتخار باشد؟

4- دین باید سبب الفت باشد:

دین باید سبب محبت و الفت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ای ندارد بی دینی بهتر است زیرا عداوت و بغض بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آن چه الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است.

نقد:

آیادین میرزا بهاء که نقشه کشتن شاه رامی کشد و آن همه را به کشتن داد و آن کشاکش و قتال باینها و... همه بر پایه الفت و محبت است؟ آیافحاشیهایی که خود میرزا و پسرش عبدالبهاء به میرزایحیی و برادرش و دگران به کاربرده اند روح و ریحان است و در شمار جدال و قتال است؟ همانطوری که مادر صفحات گذشته به این کتاب گفتیم دستورهای آتشین برای کشتن و ربودن اموال دگران دارند.

5- دین باید مطابق با علم و عقل باشد:

دین باید مطابق با عقل باشد، با علم باشد، علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم، هر دو به یکدیگر ارتباط تامه یابند. این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد آن وهم محض است.

نقد:

آیاسخن و عملی که نه از روی عقل و نه از روی علم است جزء صادرات قولی و فعلی دیوانگان می تواند باشد؟

آیامی شود دین از علم و عقل جدا باشد تا بعد بایکدیگر منطبق شوند؟

جدای دین و علم از گلوی مخالفین کلیسایرامده، جناب میرزا بهاء خواسته شیرین زبانی کرده باشد اگر نه هیچ باشعوری دین و علم و عقل رانمی تواند جدا ببیند و نمی شود جدا باشند زیرا این تجزیه خود برخلاف حکومت عقل و تمام شرایع است.

این سخن جناب بهاء واضح است که از روی بی عقلی و بی علمی گفته شده علاوه بر آن آیا این سخنان که از این آقایان در کتابهایشان به نام دین آمده مطابق با علم و عقل است؟

6- تساوی رجال و نساء:

رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند و جمیع انسانند جمیع سلاله ی آدمند زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد. در عالم نبات ذکور و اناث موجود در عالم حیوان ذکور و اناث موجود و لکن به هیچ وجه امتیازی نیست. پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشند یا خیر. جنی زن تا به حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته به درجه ی مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله ی زنان و مردان.

نقد:

خود این حرفهای جناب باب با عقل و علم به قول خودش مطابق نیست. چون:

1- زن و مرد را با سایر مخلوق در یک ردیف گذاشتن نشان از بی علمی و کم عقلی است. زیرا:

اولاً: بین نروماده هم در عالم گیاهان امتیاز هست چنانکه امروز گیاه شناسان و جانور شناسان ثابت کردند.

ثانیا: امتیازنرماده واضح تر از این است که برای اثباتش استدلال کنند. همکاری کردن مردوزن یک مطلب است و امتیازمطلبی دیگر. جناب بهاء برای تساوی زن و مرد چه کارهایی انجام داده است. چرا از روی علم و عقل و منطق حرف نمی زند. ایشان قطعاً آیات قرآن را نفهمیده است که این حرفهای خلاف عقل و منطق رازده قرآن در پی اثبات این نیست که زنهار مردان از جهات مختلف پست تر و پایین تر است بلکه بین زن و مرد از حیث طبیعت و ساختمان بدن مسائل عاطفی فرق است.

7- ترک تعصبات:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی، هادم بنیان انسانی است. دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندای حقیقت کرد. حضرت موسی اعلان حقیقت نمود. حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود، جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند. جمیع مؤسس حقیقت بودند. جمیع مروج حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا دین تعصبات مخالف حقیقت است.

نقد:

کسی که با این حرارت تعصب را تقسیم و ملامت می کند چرا در اگران رابه نام دین اغنام الله می خواند؟ چرا خوشحال است و می بالد که از ایران مالیاتی هم برای اومی رود و افرادی که اعتراض به رفتن پول از ایران به عکامی کنند را سرزنش می نماید؟ بعد از گفتن جمله - دین یکی است استعمال عبارت (ادیان الهی) غلط است. اگر حضرت مسیح مؤسس حقیقت است پس حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام چیزی را که هنوز تأسیس نشده بود چگونه به آن ندا و اعلام می کردند؟

آیا خودشان حقیقت نداشتند و می گفتند مسیح حقیقت می آورد؟

واقعا بایده حال خود غمگین باشیم که ناچار می شویم پیرامون این حرفها بگوییم و بنویسیم طبق مثل معروف، یک دیوانه سنگی در چاه می اندازد، صد تا عاقل نمی توانند آن را در آورند. قرن دوازدهم دونفر انسان به نام باب و بهاء ظهور نمودند و چهره دین را کور نمودند و با دعای پوچ بی محتوایشان برای مسلمین مشکل ساز شدند و یک عده راهم گمراه نمودند اما خوشبختانه مطالبشان

آنقدر بی محتوا و تو خالی و دور از عقل است که هر خواننده با انصاف با همان نگاه اول اگر ریگی در کفش نداشته باشد پی به بی مغزی وی عقلی باب و بهاء می برد.

8- صلح عمومی:

حضرت بهاء الله اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود.

نقد:

تقسیم صلح جناب میرزا بهاء مانند تقسیم تعصب است.

صلح عمومی رابه چه وسیله باید یافت؟ چرانگفته است از چه راهی ملل و دول و ادیان و اقالیم صلح کنند؟

چرا خودش دست به تفرقه زد؟ چرا ادعای بی جای من یظهره الله بین او و برادرش یحیی جدائی و تفرقه افتاد؟ چرا جناب بهاء و پیروانش قتل مسلمین را واجب می دانند؟ و...

9- تعلیم و تربیت عمومی:

جمیع بشر باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان بر خیزد و از آله ی سوء تفاهم به نشر معارف است.

نقد: جناب بهاء آیا مردم تا زمان این پیشنهاد شمایی معرفت بودند؟ مگر اسلام قرنهای قبل از جناب بهاء تشویق به علم و دانش و معرفت

نموده است «ویز کیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه» (سوره جمعه، 2) اول تزکیه و بعد تعلیم جناب بهاء خیال می کند باین دستور معجزه

کرده است چرا حرفهای گذشتگان رابه اسم خود بیان می کند؟

10- حل مسائل اقتصادی:

(از جمله تعلیم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات است. یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی

کنند یعنی هم چنان که غنی در قصر خویش راحتی دارد و به انواع موآد سفره اومزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه

نماند امر تعدیل معشیت مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست. جمیع بشر در نزد خدایکسانند حقشان واحد و امتیازی برای نفسی نیست.

نقد:

اگر عقل جناب بهاء و پسرش عبدالبهاء می رسید می گفتند چه کار بکنند تا تعدیل معیشت حاصل شود چه راه حلهایی برای رسیدن به این هدف می توان پیدا کرد. و گرنه همه ی فقر ابرهتر از ایشان می فهمند که آسایش و راحتی می خواهند از این گذشته این جناب بهاء که اینقدر دلسوز است چرا در آن چنان قصری و باتشریفات بالادری عکازندگی می کرد و پیروان او به اصطلاح خودش (اغنام الله) خاومی خوردند و بار می بردند و در خانه های محقر می خوابیدند؟

11- لسان عمومی:

از جمله تعالیم بهاء الله وحدت لسان است. یک لسانی ایجاد شود و آن را جمیع آکادمیهای عالم قبول نمایند یعنی کنگره بین المللی تشکیل دهند از هر ملتی نمایندگان و وکلای آنان در آن جمع حاضر شوند صحبت و مشورت نمایند در سما آن لسان را قبول کنند تا انسان دو لسان داشته باشد یکی لسان عمومی یکی لسان وطنی و یک لسان گرد داین لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.

نقد:

چنانچه توجه می فرمایید جناب بهاء در این ماده ذکر شده پیشنهاد داده نه تعلیم زیرا راهی نشان نداده. کسی که مدعی است برای عصرا تم و فضا قانون مناسب آورده چرا برای وحدت لسان دستوری نگفته است؟

ایجاد چنین زبانی مستلزم تشکیل الف بای مخصوص است و ترکیبی مخصوص او که مدعی خدایی است اگر می دانست چرا از قلم اعلی نازل نکرده؟

12- محکمه کبری:

عالم محتاج صلح عمومی است. تاصلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لا بد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات رابه آن محکمه ی کبری راجع کنندوان محکمه فیصل نماید.

نقد:

اگر بشر باید خود محکمه کبری تشکیل دهد و اختلافاتش رابه انجابه اصطلاح خودش راجع کند پس توکه مدعی خدایی هستی چه کاره ای؟ فقط برای ایجاد اختلاف و دامن زدن آتش تفرقه و گرفتار شدن نشان آمده اید؟

اگر واقعا شما خواهان صلح عمومی هستید چرا دستور به کشتن و غارت اموال مسلمانان را داده اید؟ چرا مخالفت خود را سرکوب می کردید؟ به جای اینکه در مقابل دلایل قوی آنها بر دشمنان خود دفاع کنید، دستور به قتل و غارت می دادید؟

همانطور که ملاحظه می فرمایید، اینها اصول دوازده گانه بهائیت بود. و از دیدگاه آنها کار بسیار با ارزش مهمی است که جناب بهاء به دنیا اعلام نموده است مابه طور خلاصه این اصول را ذکر نمودیم و نقد کردیم.

باید هوشیار باشیم که دشمنان اسلام هیچ راهی را بهتر از تفرقه و جدائی انداختن بین مسلمین نیافته اند. و بایان جملات به ظاهر زیبا و فریبنده مخصوصا نسل جوان را از مسیر اسلام جدا کنند و تنها سد محکم و استوار خلل ناپذیر پیروی از تعلیمات قرآن و عترت پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین است.

این کتاب در شب هفدهم ربیع الاول سال 1427 قمری مطابق بایست و هفتم فروردین یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج، مصادف با میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق به پایان رسیده است.

ان شاء الله مورد قبول حضرت بقیه الله الاعظم قرار بگیرد.

حوزه علمیه قم - سید معصوم حسینی

1385/1/27 شمسی - 1427/3/17 قمری



منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism@yahoo.com

www.bahaismiran.com

* * *